

چند نوبت

پیرامون دورهٔ آلمانی

نویسنده: نصیر مهرین

شناسنامه:

چند نېشته پيرامون دوره امانی

نویسنده: نصیر مه‌رین

به اهتمام واسع بهادری

روی جلد: مکمل وردک

زمان چاپ: زمستان ۱۳۸۴ خورشیدی

صفحه آرایبی: نهاد نشراتی "شاهمامه"، هالند



www.shahmoama.4t.com

چاپ: انتشارات میوند، کابل

بنام خداوند جان و خرد

چند یاد آوری

نیشته هایی را که در این مجموعه کوچک می‌فروانید، از بیث موضوع به دوره امانی و بهت مسایل آن عصر مربوط است. در "کلاهنامه" با مقدمه طولانی فواستم نشان دهم که کلاه (که در اینجا به عنوان نماد لباس و ذوق تقننی شاه امان الله در نظر است)، بازتاب های بسیاری با پیشینه های تاریخی و مفاهیم گوناگون دارد. اما بقیه نیشته ها، صورت یادداشت های را دارد که پندی در انتظار بیهوده بازنویسی و تکمیل آنها گذشت. تصورم این است که این یادداشتها در همین حدود دانه های فام نیز دارند موضوع بهت میتواند باشد. به ویژه پیرامون دوره امانی که سایه نفی مطلق دستاورد ها و یا پذیرش همه جانبه افکار و کارکردهای گوناگون اصلاحی آن شاه در بیشترین زمینه های تماسها و یا پژوهشها، محسوس است که به مشفصتر کردن مسایل، بهت های ماحول آنها و ارزیابی منصفانه و همه جانبه باید عطف شود.

شایان یاد آوریست که بیش از ده نیشته مقتصر را که از سالها به اینسو برای نشریات مختلف بمناسبت سالروز استقلال تهیه کرده بودم، در بسا موارد دارنده موضوعات تکراری یافتیم. از آن جمله

آئنه را که بمناسبت هفتاد و سومین سال کسب استقلال انتشار یافته بود، برگزیده و از نشر بقیه گذشتم. اما چند تن از عزیزان فرهنگدوست که در فوانش و انتشار یادواره ها در تلویزیون های شهر هامبورگ سهمی داشتند، حق یاد آوری بر من دارند. و این یاد آوری بیش از همه بپاس حرمت آنها به استقلال، شایستگی یاد از زحماتی را نیز دارد که در غربت در زمینه اشاعه فرهنگ خود ارادیت متقبل شده اند. فولهرم پری وهاب بهادری، فانم فهیمه نواب، فانم عزیزه مهرآفت، آقای محمد حیدر آفت، (تلویزیون رنگین)، فانم عزیزه رحیمی، فان ماری ملکیار و آقای افضل ملکیا (تلویزیون پیام)، فانم حمیرا ثمر، آقای همایون ثمر و آقای هادی ثمر (تلویزیون ارغوان)، آقای فضل الله رضایی (تلویزیون فانوس) و آقای عنایت یوسفی، و مسلم است که برقی دیگر سزاوار یاد آوری هستند.

عکس های مربوط به لویه جرگه مدیون زحمت آقای حسین ارمان هستند که جای ابراز تشکر دارد.

از زحماتی که دست اندرکاران نهاد نشراتی "شاهنامه" هنگام فواندن دستنویسها و تهیه این جزوه متقبل می شوند، ابراز امتنان کرده و آرزوی همه خوبی ها را برایشان داریم.

نصیر مهرین،

کسب استقلال را گرامی میداریم

در نیمه شب پنجشنبه ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ امیر حبیب الله مردی که در تعیش و خوشگذرانی، مطیع بودن در برابر انگلیس ها و کشتن و بستن آزادی خواهان شهرت داشت، مطابق تدارکات و آمادگی های نقشمند قبلی به قتل رسید. قتل امیر حبیب الله از قتل های نبود که با دور شدن فردی از زمامداری و بمیان آمدن فرد دیگری تغییری در اوضاع بمیان نیاید. قتل او بر اساس نقشه بی صورت گرفت که موانع حصول استقلال افغانستان را در زندگی و حیات تسلیم طلبانه این شخص میدید. حصول استقلال افغانستان و آرزوهای حاکم بر تلاشهایی که در این زمینه وجود داشت، چنانکه برنامه ها و زحمات بعدی نشان داد، راه زندگی نو آور و سوق دادن افغانستان را بسوی شاهره ترقی و بهرمندی از انکشافات و پیشرفتهای می جست که فقدان استقلال یکی از عوامل مانع شونده تحقق آنها بود.

از آن تاریخ که آرزو ها و امید های موجود در میان مردم افغانستان از قوه به فعل درآمد و منتج به کسب استقلال کشور ما گردید، استقلالی که برای کسب آن جانفشانی افتخار آمیزی صورت گرفت، هفتاد و سه سال سپری گردید ه است. آنچه از ۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی مطابق ۹ اگست ۱۹۱۹ میلادی به بعد در ساحات مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان در دوره امانی رونما گردید بخوبی موید و گواه امتیازاتی است که افراد یک جامعه بدون مانع و رادع استعماری و شکستن زنجیر های اسارت آور آن بدست میاورند.

استعمار انگلیس در طول مدت تحمیل خویش بر افغانستان، به تنهایی در اثر لشکر کشی های مصیبت آفرین، حرکت طبیعی، اقتصادی و اجتماعی ما را ضربه زده، بلکه بعنوان مانع عمده با ایجاد محدودیت های مورد نیاز استعمار، کلیه سیر حرکتی و وجود دینامیزم و پویایی موجود در جامعه را در چنگال سکون و ایستایی مرگ آور قرار داد. ارزشهای والایی را که کسب استقلال افغانستان با خود به همراه آورد، زمانی میتوانیم بهتر درک نماییم که به پیروزی و غلبه بر نیات و تأثیرات منفی استعمار انگلیس واقف باشیم. آنچه که در مدت کوتاه متعاقب کسب استقلال در کشور در حیات و شئون مختلف جامعه بوجود آمد، پیوند ناگسستنی به تحقق خواست استقلال طلبانه دارد، که اکثریت عظیم مردم افغانستان مدافع آن بودند.

ضمن یاد آوری و سپاسگذاری در خور شان پیش کسوتان آزادی خواه سازماده آن حرکت، نظیر امان الله و یارانش هرگز نمیتوان و نباید وجود نیرو و توانایی را نادیده گرفت که خواست مردم، پشتوانهٔ اصلی آنرا میساخت. خواست مردم برای آزاد زیستن از تحت تسلط بیگانگان با خواست فارغ زیستن از تسلط ظالمانه شرایط، اوضاع، احوال و عواملی عجین میباشد که حدود امکانات و یا موانع و فشارها را در زندگی شان ایجاد مینماید. مردم افغانستان در راه کسب استقلال و پیشرفت جامعه بدان جهت همیاری و همکاری نمودند که شرایط زندگی بهتری را برای شان به ارمغان بیاورد، وجود موانع و نهاد های مانع شونده و سرسختی در برابر طرح های تحول پسندانه و نو آور که مشخصهٔ طبیعی همه جوامع را میسازد، زمانی به عامل ناچیز مبدل میگردد و یارای مقاومت را از دست میدهد که باشندگان یک جامعه در زندگی خود طرح های اصلاحی و رفاه آمیز را لمس کنند. در غیر آن به ذخیره گاه عوامل منفی مبدل خواهند شد. جریانات بعد از کسب استقلال افغانستان، هر چند از دریچه ها و زاویای مختلف دیده شود چنین قاعده را نادیده نتوان انگاشت.

کسب استقلال را گرامی میداریم

هنگام بازنگری به ۷۳ سال پیش و پیامد های آن، کجاست که بار تأسف بر استنتاجی ناشی از عدم دستاورد های لازم قرار نداشته باشد و در بعد دیگر هنگامیکه کودتای غم انگیز و مصیبت گستر ثور را میبینم، کودتای که پیوند ارگانیک با تجاوز شوروی مضمحل شده داشت این تنها تبارز چهره ها و قراین موجود در خدمتگذاری به انگلیس ها و روس ها را ظاهر نساخته بلکه به عوامل تخریبی و تلاشهای مشترکی مواجه میباشیم که غایت هر نیروی استعماری را تشکیل میدهد و ضمناً همان عشق سرشار به آزاد زیستن و جان باختن مردم خود را دیده ایم که در سالهای خونین اخیر، بار ها و همه روزه خاطرات قهرمانی های گذشته و سرنوشت های محتومی را حاکی بوده است.

متعاقب کسب استقلال از انگلیس ها مدت کوتاهی مقدماتی فراهم گردید تا به تغییرات و تحولات در زندگی با وجود کجروی ها و اشتباهات، زمینه بیخشد و در اوضاع فعلی که به تحقق نیاز های مختلف مردم احتیاج شدید تری احساس میگردد، در کمال تأسف تحقق این نیاز ها و آن آرزو ها را نیز مواجه با معضلات و خونریزی های میبینیم.

آنچه امروز به تعقیب آن همه ریختن خون و نیاز مردم به مرهم گذاری صورت میگیرد نه تنها با آرزوهای مردم مغایرت دارد، بلکه زمینه های تشدید بی تحرکی، از دست دادن امکانات ناچیز و تهدید هرچه بیشتر استقلال را تبارز میدهد.

یاد واره های تاریخی، اگر با زمان و مکان حاضر پیوند نیابند و اصل فراگیری از تجربیات را در خود نداشته باشند، به قصه های تفرنی و سرگرم کننده خواهند ماند. بهترین یاد واره و شایسته ترین برخورد نسبت به کسب استقلال و پیش کسوتان آن در شرایط حاضر در نظر داشت نکات مثبت و تداوم آن با دور اندازی موارد منفی در افغانستان مستقل، و واحد و تأمین شرایط مبتنی به احترام متقابل، همه باشندگان قومی و ملی و مشارکت برای آبادی و عمران جامعه میباشد.

نمونه ای از جعل سید مهدی فرخ*

در ابراز این سخن تردیدی به خویش راه نمیدهم که بسیار اند ایرانی هایی که در باره تاریخ، جامعه، شعر و ادب افغانستان معلومات ندارند. این موضوع شکایت آمیز و لحن اعتراضی را شاید برای دیگران نتوان بکار برد. اما برای ایرانیها، چرا؟ زیرا بر علاوه همسایگی، مشترکات تاریخی، فرهنگی و زبانی نیز چنین آرزو و بر آورده ساختن نیازی را بار میآورد. کارکرد های قلمی بسیار اندک در گذشته ها و چند مورد در چند دههء پسین، بیش از آن جای شکوه و شکایت داشت که اکنون از آن سخن میگویم. زیرا خوشبختانه نقش قلمزنان افغانستان در ایران تا حدودی اثر خود را در میزان اطلاع آنها بجای نهاده است. از طرف دیگر، اوضاع متلاطم در منطقه، علاقمندانی را با انگیزه های جدا از هم در معرفی سیمای افغانستان وارد کار قلمی کرده است، اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از تاریخ نگری های غرض آلود، سطحی (ناقص پیشینه) هنوز هم ادامه دارد. در برخی از کتابهای که در ایران از طرف عناصر به اصطلاح مطلع انتشار یافته میزان جعل، غرض و تحریف بیش از اندازه است. از آن روی نیز به کج فهمی آمیخته با بی علاقگی وضع ناخوشآیندی را بوجود آورده است.

* سیدمهدی فرخ در سالهای از پادشاهی امان الله خان سفیر ایران در افغانستان بود.

نمونه ای از جعل سید مهدی فرخ

در پهلوی اطلاع ناچیز و بعضی موارد تعجب انگیز، ارایه تصویر های غلط و گمراه کننده پیشین نیز نقش دیر پایی را بجای نهاده است. نبود مدارکی که از نقد کارکرد های قلمی در ایران در باره افغانستان حاکی باشد، مؤجد صحه گذاری و پذیرش همان گفتنی های شده است که اصحاب الغرض در ایران نوشته اند.

درین سوی، در افغانستان، سیاست تاریخ نویسی مطابق نیاز های دربار سلطنتی که تحت نظر سردار محمد نعیم خان قالب های را تهیه دید، با اتخاذ راه و روش غلط، سبب مغشوش سازی بیشتر فهم از تاریخ، ادب و زبان گردید.

از جمله کتابهای جعل آمیز در باره بسا از موضوعات در باره افغانستان:

کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان" (۱) نوشته سید مهدی فرخ، مثال واضح آنست. در طی سطور پایان یادداشت هایی را انتخاب کردیم که در باره امیر امان الله خان، انگیزه های حصول استقلال و مسایل مرتبط به آن، از قلم سید مهدی فرخ تراویده است. عامل و انگیزه قتل امیر حبیب الله خان را در نظر میگیریم.

میدانیم که پیامد قتل امیر حبیب الله خان اینست که تغییرات بسیار مهمی در افغانستان پدید آمد و میدانیم که قتل او (نیمه شب پنجشنبه ۲۱ فبروری ۱۹۱۹) پیشتر از این واقعه نیز طرف توجه بود. (۲) عبدالرحمان لودین شاعر و مبارز آزادیخواه با تفنگچه اش امیر حبیب الله را نشانه گرفت، اما تیرش به خطا رفت. یعنی شخصی که نه مانند چند تن از همکاران امیر مانند مستوفی المالک محمد حسین خان (پدر مرحوم استاد خلیل الله خلیلی) و یا شجاع الدوله و سردار محمد هاشم خان... بود که لت و کوب امیر را دیده بودند و نه اختلاف و انگیزه شخصی حامل آن حرکت و عملش بود او با انگیزه سیاسی، تصمیم گرفته بود (یا تصمیم جمیعی را پذیرفته بود) که امیر را به قتل برساند،

اما امیر زنده ماند تا بار دیگر دستی با اطمینان بیشتر او را به قتل رسانید. اما هنوز چند روزی از مرگ او سپری نشده بود که پسرش امان الله خان، تصمیمی را قاطعانه اعلام داشت مبنی بر استقلال افغانستان. هنگام پی جویی عامل قتل، برگهای حادثه ها و رویداد های تاریخ، اعلان استقلال افغانستان و بقیه تشیبات و ایجاد تغییرات با آن در ارتباط میاید. یعنی برداشتن امیر حبیب الله، جزء انگیزه های سیاسی یکعده از نخبگان طرفدار حصول استقلال، تحقق بر نامه های اصلاحی ارزیابی میشود. پیش از اینکه به پیش زمینه های این گام ها برسیم، ببینیم سید مهدی فرخ چه گلی را در زمینه به آب داده است. وی مینویسد:

" توطئه قتل امیر حبیب الله خان و عمل آن "

قتل مرحوم امیر حبیب الله خان مربوط به سیاست خارجی یا سیاست داخلی و یا سیاست حزب و احساسات و وطنپرستی و غیره نبوده است فقط در اثر عیاشی این قضیه واقع گردید و اساس این توطئه این بوده است:

امیر حبیب الله خان شبی در چهلستون واقع در دو فرسخی شهر کابل (عمارت قشنگ و میله ای در آنجا برای عیاشی امیر بنا شده است) مجلسی عیاشی فراهم و خانم اخت السراج همشیره مشارالیه، عده ای از نسوان را در آنجا حاضر و در نیمه شب که مجلس گرم و شاهدان بزم را با جلوهٔ بهشتی آراسته و امیر در لذایذ غوطه ور بود علیاحضرت سرور سلطان خانم، مادر امیر امان الله خان وارد و با اخت السراج گلاویز میشود ضرب و شتم از طرفین شروع و امیر حبیب الله خان نیز بی نصیب نمانده، سایر حضار و سمین عذاران هریک به طرفی فرار نموده و خود را از ضرب چماق علیاحضرت خلاص نمودند. مجلس عیاشی به محفل فحاشی تبدیل گردید. فردای آنروز امیر حبیب الله خان علیاحضرت را مطلقه نموده طلاق نامه را برای مشارالیه فرستاد. نظر به اینکه علیاحضرت دختر لوی ناب

ایشک آقاسی شیر دل خان بارکزیایی و از مهمترین خانواده های افغانستان میباشد. پیر مرد های قوم و مهمین افغانستان بوسیله میر محمد حسین خان ناظم حرم شاهی مطلع شده، سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان و سردار محمد عظیم خان پسران سردار یحیی خان، پسران امیر دوست محمد خان از ریش سفیدان و معمرین بودند. به در حرم حاضر شده، با اظهارات عاقلانه و نصایح طلاق نامه را بدست آورد را عاق و از خود دور و مردود نمود. علیاحضرت با تدابیر لازمه و وعده و وعید محمد ولی خان غلام بچه باشی را با خود متفق کرده و دختر خاله خود را که صبیبه فقیر محمد خان بود، به زنی به محمد ولی خان داد و شجاع الدوله خان فراشباشی و احمد شاه خان سرمیر اسپور و شاه ولی خان رکاب باشی و شاه محمود خان سرخان اسپور پسر عمو و دو برادر محمد نادر خان را با خود متفق و صبایای خود را وعده داد که به حباله نکاح آنها درآورد و آنها را با امان الله خان پسرش متحد و هم قسم نموده و بعد محمد یعقوب خان که از غلام بچه ها بود نیز به این دسته ملحق گردیده (و) برای قتل امیر حبیب الله خان متحد و هم قسم شدند. در ماه صفر ۱۳۳۷ هجری قمری امیر حبیب الله خان به عادت همه ساله به عزم شکار آهو به کوه چناری به شکارگاه کله گوش لقمان رفت، در آنجا بواسطه اعوجاج دبرک چادر شجاع الدوله فراشباشی را زیادی زده دهان و دندانهایش را شکسته و به سختی تنبیه اش نمود. کمیته قتل موقع را مغتنم شمرده و یک دیگر را به اجرای مقصود ترغیب مینمودند تا اینکه در شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ مؤفق شده شبانه وارد خوابگاه امیر حبیب الله خان شدند و چون قراولان و مستحفظین ازین اشخاص جلوگیری نمی نمودند واردین به مقصود نایل و در لقمان شجاع الدوله خان یا احمد شاه خان با هفت تیر به پشت گوش چپش زده و در خواب امیر حبیب الله خان مقتول گردید و کمیته متشکله، با عملیات علیاحضرت، مقصود را حاصل و امر را به موقع اجرا گذاردند. در این قسمت این نکته را نیز ذکر مینمایم که نسبت به

واقعه قتل امیر حبیب الله خان دو قول است. یکی احمد شاه خان که نگارنده سند کتبی نیز درین خصوص، در کتابخانه خود دارم، دیگری شجاع الدوله که مطلعین و اشخاص منتفذ که وارد دربار مرحوم امیر حبیب الله خان بودند نقل نمودند و قول ثانی افواه است و شجاع الدوله خان قاتل حقیقی است و پس از قتل بلافاصله اول کسی که وارد خوابگاه شد، محمد نادر خان بوده است و بطوری که ذکر شد، اساس این قتل به توطئه امان الله خان و مادر او تهیه شده و به دست شجاع الدوله خان عملی گردیده است. والله اعلم به حقایق امور." (۳)

تصویر غلط "فرخ" را از قتل امیر حبیب الله خان دیدیم که از همه مهمتر در آن کوچکتر ساختن و خوار و حقیر جلوه دادن انگیزه قتل است. زیرا قتل امیر حبیب الله خان، از نیاز مبارزه آزادیخواهان و استقلال طلبان، بر خاسته بود که نه تنها همراهی و همدلی امان الله خان را با خود داشت، بلکه امکانات او را برای از میان برداشتن امیر در سر لوحه اطمینان به پیروزی قرار داده بود. پیش از آن استقلال طلبانی که محدود کردن ساحت قدرت مطلقه ای را میخواستند و هوا خواه اصلاحات در جامعه بودند، مورد خشم و غضب امیر قرار گرفتند. امیر در برابر هیئت های ترکی، جرمنی و هندی های مهاجر که جانبدار سهمگیری امیر در جنگ انگلیس بودند، بی اعتنایی و رفتار های اهانت آمیز نشان داد. امیر مطلق العنان حضور نخبه های اصلاح طلب را در جامعه تحمل نکرد. هر قدر کوشش های علنی و درخواست از امیر طی نامه ای با خشم مواجه گردید، به همان اندازه، آن استقلال طلبان اصلاح طلب به فعالیت های زیر زمینی روی آوردند. ایجاد هسته های که مسئولین خود را داشت و هر کدام جلساتی میان خود داشتند. جذب و جلب کسانی چون سردار نصرالله خان و محمد نادر خان همه و همه گامهای تدارکاتی بود، با انگیزه های سیاسی، که در صدر آرزوی خود، کودتای امیر حبیب الله را همراه با اجرای قتل او نشانده بودند.

بروز دگرگونی ها و تحولات بسیار زیادی که در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در افغانستان رونما شد، مربوط به آن انگیزه ها بود. اما "فرخ" با تعمد قبلی، چنان اندیشیده است که از اهمیت حصول استقلال افغانستان که یکی از انگیزه های سیاسی قتل امیر بود، چشم پوشی کند. این هدف زشت و گمراه کننده "فرخ" را در عنوان دیگری "وقایع بعد از قتل امیر حبیب الله خان" بار دیگر به وضاحت میتوان دید. وی مینویسد:

"امان الله خان اهالی را به بیعت با خود دعوت و علیه امیر نصرالله خان (که در جلال آباد پس از قتل امیر حبیب الله خان، از طرف درباریان و دولتیان همراه امیر مقتول به عنوان جانشین او اعلام گردیده بود) قیام نمود، ضمناً به تحریک محمود سامی پاشاه که از اعراب حله بود، در مقابل عموم شمشیر از نیام کشید و قسم یاد کرد تا قاتل پدرم را مجازات نکنم و استقلال افغانستان را از انگلیس ها نگیرم، شمشیر در نیام نخواهم کرد. با این اقدامات و وعده های کذب اهالی را بخود جلب نمود..."

هیچ مدرک مقتعی در دست نیست که سخنانی امان الله خان که در آن خبر قتل امیر حبیب الله خان و خط مشی استقلال طلبانه خود را مطرح میکند به تحریک محمود سامی باشد. سخنانی و وعده های او همه در راستای عقاید سیاسی جمعیتی از استقلال طلبان و اصلاح خواهان امور بود که برخی عملی گردید و کذب در آن نبود. "فرخ" در دنباله شرح بیعت دهی به امان الله خان، پیامد ها را با تذکر بالا کشیدن چند تن و اعدام کنل شاه علی رضا خان (که واقعاً بیگناه اعدام شده است) محدود ساخته از سازماندهی نظامی، تدارک سیاسی، با مقصد کوچک جلوه دادن پیامد های الزامی قتل حبیب الله خان میگردد. آن سخنانی آغازین امان الله خان که در واقع فشرده خط مشی مخالفین مطلقیت و در مقابل استقلال گریزی امیر مقتول بود، در نوشته "فرخ" جای ندارد.

فرخ که از نقش امان الله خان و حصول استقلال افغانستان مطلع است، برای آنکه آن را کوچک نشان دهد، در جای دیگری می نویسد: "امان الله خان برای اینکه استحقاق خود را به امارت افغانستان ثابت و مدلل نماید، موضوع استقلال را پیش کشید".

در حالی که برعکس تصویر غلط "فرخ" واقعیت موضوع اینست که امان الله خان برای اینکه استقلال افغانستان بدست آید، حتا بر عاطفه فرزندی در برابر پدر نیز غلبه کرده با قتل او موافقه کرده است.

"فرخ" در خلال جعلکاری رویدادهای قتل امیر حبیب الله خان، از آنجایی که قصد و منظورش نفی و پنهان کردن زنجیره هایی از عوامل است که در راستای ضد مطلقیت و تحقق کسب استقلال ایجاد شده بود و آن ها را در بازشناسی "جان نثاران اسلام" و "نهضت سری ملی" برجسته میتوان یافت؛ در کار برد تحریف و جعل بجای نشان دادن سیر واقعی رویداد هایی که منجر به قتل امیر و بروز تغییرات شد، امان الله خان را به عنوان بازیچه دست دیگران و منجمله محمود سامی معرفی میکند. در حالی که در شکل گیری افکار و عقاید سیاسی امان الله خان، به ویژه پیش از جنگ استقلال، شخص محمود طرزی را در پهلوی بقیه تأثیرات در نقش اثرگذار میتوان شناخت. و مسلم است که اشاره لازم به محمود طرزی، برای خواننده و پژوهنده علاقمند، ره به سوی فعالیت های مختلف آن چند سال میبرد. همچنان که بیدادگری های امیر حبیب الله خان را ناشی از طرز اداره مطلقه باز می شناسد و مکث روی روی مبارزان ضد مطلقیت را می آفریند.

اما کژراهه که "فرخ" برگزیده است و در آن هدف توجیه مطلقیت جای اصلی را دارد، از امیر حبیب الله خان چهره یی را ارایه میکند که یکی از ابعاد اوست، چهره عیاشی و خوشگذرانی های نفرت انگیزش. همان خوشگذرانی و زنیاری که اختلاف مادر امان الله خان، فرزندان، بقیه نزدیکان را نیز

نمونه ای از جعل سید مهدی فرغ

در قبالت داشت و تردیدی نیست که آن اختلاف نیز در تشدید و بهره گیری عوامل و انگیزه های سیاسی قتل امیر مؤثر بود.

هنگام مکث به لاطایلات "فرخ" که بسیار هم است، باری این سوال هم پیش می آید که آیا در افغانستان همه مردم یا در سطح و محدوده دیگر اهل سواد و آموزش از واقعیت های دوره امانی و پیش زمینه های پیدایش آن مطلع هستند؟ در پاسخ این سوال، شایان یاد آوریم که پس از رفتن و شکست برنامه های امان الله خان، تصمیم بر چنان شالوده بی نهاده شد که بحث دوره او و بحث مشروطه خواهان و نهاد های مبارز خارج دربار، در کتاب های معطوف در تاریخ افغانستان محلی از اعراب نداشته باشد. وقتی مردم افغانستان، شاگردان مکاتب و محصلان پوهنتون (دانشگاه) از آگاهی بر تاریخ واقعی مرحله سیر زنده گی کشور شان محروم شدند و تاریخ مجعول به خورد آنها داده شد، به سخن دیگر وقتی آشنا چنین کرد، از بیگانه صاحب غرض چه جای نالیدن!

چند دهه کار بود تا "افغانستان در مسیر تاریخ" شادروان میر محمد غبار، پرده از روی پاره ای حقایق برداشت که خود نیز با سرنوشت توقیف مواجه شد.

قلمزنان هموطن ما در ایران و جای های دیگر، تا اندازه ای در چند دهه پستین، طی مقالات و حاشیه نویسیها و با تجدید انتشار و نوشتن کتابها، کار های در خور اعتنا و ستایش انجام داده اند که در سطح درک متفاوت ایرانی ها از تاریخ و ادب و اوضاع و احوال افغانستان تمام میتواند شد. که در نتیجه بازتاب های آن را در کارکرد های نسبی قلمی نویسندگان و پژوهندگان ایرانی می بینیم. امید آن می رود که با بهبود وضع در این زمینه،

نقد و طرد تاریخ‌نویسی جعل آمیز و گمراه کننده مانند تاریخ سیاسی افغانستان که در آن آفریده های ساختگی بسیار است، بهتر فراهم آید.

۶ آگست ۱۹۹۶

رویکرد ها:

۱- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ دوم چاپخانه اسماعیلیان ۱۳۷۱ قم ایران. با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان.

۲- عبدالرحمان لودین با تفنگچه بر حبیب الله خان که در موتر نشسته بود آتش گشود. بر علاوه نماینده انگلیس در سال ۱۹۱۳ م - ۱۲۹۲ ش راجع به اوضاع کابل اطلاع داده بود که حبیب الله خان بر فراز کوه آتشفشان قرار دارد که احتمال انفجار آن هر لحظه میرود.

لودیک آدمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه قرن بیست، مترجم پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، ص ۶۰ سال ۱۳۷۱ هـ ش کانون ترجمه آثار جهاد افغانستان، پشاور پاکستان.

۳- فرخ، کتاب یاد شده، ص ۴۳۰- ۴۳۱،

۴- کتاب بالا ص ۴۳۲.

۵- در کتاب خاطرات ظفر حسن آبیگ، افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان.

در کتاب خاطرات ظفر حسن آبیگ افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان، ظفر حسن بیگ ادعا و شکوه دیگری دارد وی مینویسد:

"انگلیسها استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند
اگرچه افغان ها مطابق پیشنهادهای مرحوم مولانا صاحب
(مولانا عبیدالله) عمل نکردند، اما باز هم به اثر تدبیر حضرت
مولانا صاحب، جان نثاری های مردم جنوب هندوستان و
قربانی های مردم پنجاب در شمال، افغانستان آزاد گردید. ..."

از تبصره بیشتر خود را بی نیاز میبینم. مترجم محترم نیز
در متن کتاب به کمبود و اشتباه نویسنده که عامل مبارزه مردم
افغانستان را بیان نمیکند، اشاره کرده است.

این کتاب در بیش از ۴۰۰ صفحه از طرف آقای فضل
الرحمن فاضل ترجمه شده که با تحشیه های سود مندی از
طرف مترجم همراه است.

ظفر حسن که از اعضای هیئت حکومت موقت هند در کابل
(به ریاست مولانا عبیدالله) و سمت سکرتری او را داشت،
در خلال خاطرات خویش در هنگام کودکی، رفتن از هند به
افغانستان، تماس با دولتمردان، یکی از سر چشمه های تاریخ
سالهای از نخستین دهه سده بیستم را (البته با حفظ موارد
احتیاط) در اختیار میگذارد.

یادداشت سرطان ۱۳۸۰، ۲۰۰۱ عیسوی

تاریخ نوین افغانستان

مثال دیگر از جعل و تملیق

حدود دو سال از حضور مستقیم، نظامی شوروی در افغانستان سپری شد که حزب حاکم (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) جزوه‌یی را با نام "تاریخ نوین افغانستان" ضمیمهٔ "حقیقت انقلاب ثور" منتشر کرد. (۱۳۶۰-۱۲-۲۰)

وقتی این جزوه خوانده میشود، بوی جعل تاریخ سازی شوروی گرا به وضاحت از آن به مشام میرسد.

یکی از ویژه گی های آن تاریخ مجهول در این است که نهضت ها و حرکات مثبت و سالم را ملهم از جنبش ها و انقلاب های روسیه تزاری میبیند. با این جعلکاری، غایت اصلی درین است که نشان داده شود هرچه مثبت و فایده مند و روبه رشد داشته ایم، از برکت همسایهٔ شمالی است. "این تاریخ" میکوشد ذهنیت طلب وابستگی و گردن ماندن به مرام و خواست شوروی در افغانستان القا کند. اما از آنجایی که در بین خود آنها نیز کتابخوان و عناصر مطلع از نهاد های مهم از اوضاع و احوال جامعه مانند نقش مستقل مشروطه خواهان اول و دوم وجود دارد، خواسته اند به گونهٔ ضمنی از آن حرکت نیز اندکی یاد کنند، بدون اینکه قصد و نیت تأثیر گذاری (ناموجود) همسایهٔ شمالی را در آنها کنار بگذارند و تا حدودی از بار ملامت تاریخ آگاهان و شرمی که ازین بابت حاصل میشود، بکاهند.

مثال دیگر از جعل و تمریف

چند مثال را نشان می‌دهیم، اما تأکید بیشتر درین است که "تاریخ نوین افغانستان" با همه صفحات و سطرهای آن خوانده شود. شاید نتوان کتابی به سان این تاریخ مزدور منشانه و استعمار ستا و جعلکار را دید ببینیم:

"در تحت تأثیر مستقیم انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر خلق زحمتکش افغانستان، نخستین خلقی است که به قیام مسلحانه علیه امپریالیسم انگلستان دست یازیده و طومار ننگین آنرا در هم پیچید و استقلال سیاسی افغانستان را حصول نمود". (مقدمه تاریخ نوین افغانستان)

در حالی که جنگ استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ع. دنباله کار و زحمت و جانپازی های استقلال خواهان و تحول طلبان است که عده ای در سال ۱۹۰۹ سرکوب شدند و بار وظیفه را دیگران یا ادامه دهنده گان حمل کردند. تأثیرات اوضاع و احوال جهان و حدودی که در افغانستان بازتاب می یافت، بار بار در سراج الاخبار به ملاحظه میرسید. نقش محمود طرزی به عنوان شخصی که در روشنگری برای دست یابی به ترقی و تحول و تمدن بیشتر از دیگران کوشا بود، نشان دهنده آن است که بیشترین تأثیر را از وضعیت ترکیه گرفته بود. اطلاع معلمین هندی مهاجر در کابل، از اوضاع جهان و تأثیر آن جوانانی که به سوی استقلال خواهی و مخالفت با مطلقیت روی آوردند، حاکی از تأثیراتی است که از آزادیخواهی در هند گرفته اند.

جریانات و وقایع ایران، بطور مثال، قتل ناصر الدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، بدون تردید در افغانستان اثر گذاشته است، میشود، توسل عبدالرحمان لودین به تفنگ به منظور قتل امیر حبیب الله را از روی توافق رفقای سیاسی تشکیلاتی و آن تاثیر پذیری پذیرفت. با آنهم در واقع امکانات تأثیرگذاری در حدوده نبوده که مؤجد جنبشها و نهضت های کشور ما و از جمله حرکت استقلال خواهان به گونه صدارتی شده باشد. با آنکه از نظر بعد مسافه و کسب اطلاع، نشریات ایران و هند بیشتر موثر بود تا روسیه تزاری، اما جان سخن در

اینجاست که مدارک و سندی نداریم که حاکی از جنگ استقلال افغانستان در تحت تأثیر انقلاب اکتوبر باشد...

موضوع دیگری را نگاه کنیم:

مینویسند: "امیر امان الله خان به تاریخ ۷ اگست ۱۹۲۱، اسد سال ۱۳۰۰ ش. جهت بررسی مسأله و تصویب قرار داد افغان - شوروی در کابل لویه جرگه را دایر کرد. در جریان بحث چهار روزه، نماینده گان ارتجاع در تحت رهنمایی انگلستان اصرار میکردند که پیشنهاد های نماینده فوق العاده انگلیسی قبول شود. اما منافع ملی افغانستان پیروز گردید و اکثر اشتراک کننده گان پیشنهاد انگلیس ها را به مثابه سوء قصدی علیه استقلال کشور ارزیابی کرده، آن را رد و از تصویب قرارداد با روسیه شوروی طرفداری کردند..."

انگلستان بعد از بین رویدادهای سازنده است که مجبور گردید قرار داد نهایی صلح را با افغانستان بر اساس به رسمیت شناختن استقلال کامل آن ... امضا نماید.

چند اشارهٔ مختصر به ادعا های بالا:

لویه جرگه در ماه اسد سال ۱۳۰۳ ش. به منظور بررسی و تصویب قرار داد افغان - شوروی دایر نشده بود بلکه در چارچوب آجندهای صحبت پیرامون معاهده های افغانستان با چندین کشور اروپایی ترکیه و ایران صورت گرفت که حدود یک و نیم روز را احتوا کرد و معاهده با اتحاد شوروی جزی از آن بود. مخالفت برخی از نماینده گان و پیشنهاد های آنها متأثر از موضع مخالفت آمیز با سیاست اشغالگری دیرینه و ادامهٔ آن بود. موضوع بخارا، و عدهٔ مقامات مسکو مبنی بر استرداد، در قد، و بحث پنجاه نه تنها خواست برخی از نمایندگان لویه جرگه بود، بلکه شخص شاه، و دولت اوچند بار دیگر نیز آن را طرف صحبت قرار داده بودند و جالب این است که خود مقامات روسیه شوروی نیز تعهد سپرده بودند که جزیرهٔ در قد را به افغانستان دوباره واگذار شوند، آنچه را که عملی نکردند. در

مثال دیگر از جعل و تملیک

باره پیشروی های عساکر روسیه در بخارا، نخست مقامات ماسکو تفاهم و خود ارادیت را مطرح کردند اما آن موضع گونه یی از وضع موقت بود، زیرا از تدارک و سازماندهی کمیته جوانان بخارا و تصرف قدرت که بدون مشارکت ورهبری روسیه شوروی از ناممکنات بود، آگاهی داشتند. در نتیجه همانطور نیز شد.

امیر شاه عالم که با دستگاه رویه اضمحلال و فاقد کفایت در بخارا حاکمیت داشت، از میان برداشته شد و روسیه شوروی با این ادعا که کمیته جوانان بخارا، با استقلال خویش عمل کرده، اداره امور را بدست گرفته اند طرف افغان را در برابر عمل نا انجام شده یی نهادند. اما نباید فراموش کرد، (آنچه را که تاریخنگاران شوروی زده، در افغانستان بصورت قصدی پنهان میکنند) که دولت امانی با حفظ به رسمیت شناختن حکومت روسیه شوروی، سپاهیان کمکی نیز به نفع امیر عالم شاه فرستاد و در اواخر سلطنت امیر حبیب الله آن درخواست کمک شده بود، امان الله خان آن را پذیرفت و عملی کرد. پس از تصرف قدرت به وسیله "کمیته جوانان بخارا" آن سپاهیان اسیر شدند. نمایندگان افغانستان بدانسوی مسافرت کرده و با سپاهیان آزاد شده به سوی افغانستان برگشتند. آن مسئله و معضله را نباید در روابط میان افغانستان و روسیه شوروی از نظر دور داشت.

تردیدی نیست که اگر طرف افغانستان، توانمندی ادامه پشیمانانی و جنگ را از داعیه آزادی بخارا و موضوع پنجه میداشت، عقب نشینی نمیکرد. حنا همان دولت تازه به استقلال رسیده افغانستان، در کمال بهره مندی از استقلال و آزادی، دسترسی به امکانات تسلیحاتی بریتانیه را نیز برای آزادی بخارا در نظر داشت.

در فیصله های لویه جرگه دارالسلطنه کابل، سال ۱۳۰۳ ش. صفحات ۶۰-۵۹ زیر عنوان "عهد نامه افغانیه با روسیه"

موضوعاتی را میخوانیم که در مقابل جملات جعل آمیز و پر طمطراق نویسندگان "تاریخ نوین" میباشد. ما میبینیم:

عهد نامهء افغانیه با روسیه

بعد از انجام منطوقات فوق ذات ملوکانه فرمودند معاهداتی را که تا اکنون دولت متبوعهء تان با دول خارجیه منعقد نموده سراپا برای شما خوانده میشود تا بر هر ماده و هر فقرهء آن تنقیدات و اعتراضاتی داشته باشید ظاهر کنید و هم اگر تعدیل و تزئید و تقصیری را در آن لازم انگارید، حقانه اظهار کنید. ترتیب قرائت عهد نامه ها از روی تاریخ است یعنی هر معاهده که نسبت بمعاهدهء دیگر مقدم باشد اولاً آن و متعاقباً دیگرش خوانده میشود. بنابر این اولین معاهدهء افغانیه و روسیه است. اینک وکیل صاحب وزارت خارجیه او را برایتان میخواند، بشنوید!

آقای شیر احمد خان عهد نامهء روسیه را با کمال فصاحت و ترتیل از اول الی آخر قرائت کرد و بر چند مواد آن از طرف اعضای لویه جرگه توضیحات خواسته شد. بعد از اینکه از حقایق مطلع شدند، بر بعضی مسائل اعتراضاتی که بجا گفته میشود، بعمل آمده گفت و شنید مزیدی در آن موضوع تقریباً تا یک زمانی رد و بدل شده بالاخر رأی آخری و فیصلهء قطعی خود را نسبت به ایفا و عمل در آمد بعضی مواد عهد نامهء مزبور بتوسط وزارت خارجیهء افغانیه بدولت روسیه ابلاغ داشته جواب آخری فوری را در آن مورد از و شان خواستار شده اند.

هیچ جای تردید نیست که تدبیر، گذشت، رعایت آزادی و دفاع نسبی از آن حدودی در توان دولت افغانستان را همه نمایندگان لویه جرگه درک نکرده اند. به ویژه که اکثرأ فاقد درک و درایت توانمندی سیاسی موفقیت افغانستان سیاست های انگلیس و شوروی بودند. با آنها در هیچ صورتی پذیرفتنی

مثال دیگر از جعل و تمریف

نیست که دفاع از بخارا بحث موضوع پنجاه و موضوع در قد ناشی از رهنمایی های انگلیس در لویه جرگه باشد. این جعل کاری، که همین اکنون نیز شناخته شده است، نصب العین وابستگان به اتحاد شوروی شده است که هر مخالفتی به شمول مخالفت علیه ظلم و ستم و شکنجه و اعدام، خاکروشی و مخالفت با حضور قوای ۱۲۰ هزار نفری شوروی را متأثر از تحریکات دیگران میدانند.

"تاریخ نوین" با آن شوروی زده گی اش نه تنها کسب استقلال را ناشی از تأثیر پذیرش سیاست های شوروی تلقین میکند، بلکه حفظ آن را نیز از جعل با القأ ذهنیت اتکا به شوروی تصویر میکند. ببینیم:

"سیاست خارجی (دولت امانی)"

خط مشی سیاست خارجی دولت "جوانان افغان" به حفظ استقلال سیاسی که حصول شده بود، مربوط میشد. مهمترین عامل بین المللی که با عملی ساختن چنین سیاست مساعدت کرده بود، مناسبات دوستانه و تساوی الحقوق افغانستان با روسیه شوروی بود."

افغانستان طی دوران حاکمیت امان الله خان، به کشور معین و بهره گیری از آن، توجه نداشت. با حفظ استقلال از همان بدو حصول استقلال تلاش در جهت جلب کمک سایر کشور ها، (که هیچکدام دوست روسیه شوروی نبودند) در سرلوحه خط مشی جهان آن دولت قرار داشت.

این جعل، آگاهانه به منظور تلقین وا بستگی به شوروی با تاریخ حقیقی آن دوره سازگاری ندارد. نتیجه ای را که میتواند به یاد بیاورد، دستاویزیست برای تاریخنگاری های آن جهت دیگر، از موضع شوروی ستیزی و از موضع روس ستیزی.

و آن موضعی است که با ذهنیت و باورمندی مبتنی بر درک حسن همجواری، همزیستی مسالمت آمیز و تفاهم متقابل مغایر و

نا آشنا میباشد. تردیدی نیست که در وقت "جهاد" دو موضع انحرافی و کژ اندیشانه به تحریک و تشدید همدیگر مؤثر اند و در تداوم آن محتمل است که این نتیجه نیز عاید آید که مطالبه پنجاه و بخارا و حتا سمرقند، جای سیاست اشتباه امیز پشتونستان خواهی و انتقام کور و تشنج آمیز خط دیورند را از طرف پاکستان و مطیع شده گانش بگیرد.

ضمن خواندن جعلنامه "تاریخ نوین" توجه می یابیم که تصویر غلطی از امان الله خان ارایه شده است، این موضع میگوید بگوید که امان الله خان، هر دستاوردی که داشت، از برکت دوستی با روسیه شوروی بود. مخالفی با روسیه نداشت. اما انگلیس ها و نوکراتش و افغانستان را بخاک سیاه نشانند. تلقین این ذهنیت غلط، تبر مخالفین تحول طلبی و اصلاح جویی امور دز زمان امان الله خان را دسته میدهد. امان الله خان را به باد ناسزایی میگذارد که سزاوار آن نیست.

مسلم است که انگلیسها، هیچ دل خوشی از امان الله خان نداشتند. اما این را نیز میدانستند که امان الله خان وابسته به روسیه شوروی نیست. بخاک سیاه نشستن افغانستان و مردم ما را پس از دورهٔ امانی، باید در اشتباهات مسلط خود آندوره و در ظرفیت های موجود در داخل جامعه سراغ گرفت.

گفتیم "تاریخ نوین افغانستان"، با جعل پیشینه ها و قالب سازی های دروغین، وظیفه ای را برای حال و آینده مینی بر اطاعت به شوروی و پذیرش بی چون و چرای آن انجام میدهد.

بهره گیری از آن تحریف و جعل را با نشاندن منظور سیاسی ایندوره از گریزگاه جویی که نام "مصلحه ملی" را بدان نهاده اند، میبینیم:

نمیب:

"خداوند بزرگ شاهد است که ما چه آرمانهای شریف داریم، ... ما دوستان قوی، وفادار و مطمئن یعنی اتحاد شوروی،

مثال دیگر از جعل و تملیق

کشور های سوسیالیستی و کشور های غیر منسلک و نیرو های مترقی را در کنار خود داریم. آنها همیشه با ما کمک نموده و هرگز ما را در مصیبت تنها نخواهند گذاشت. ما این مطلب را با افتخار و سپاسگذاری بیکران از پدران و نیاکان خود که این دوستی را برقرار ساخته و از نسلی به نسلی و از قلبی به قلبی انتقال داده اند، تذکر می‌دهیم."

آری، آنانی که تاریخ را برای دیگران جعل میکنند، خود نیز قربانی آن خواهند شد. ببرک کارمل هزاران بار، از این سپاسگذاری سر تسلیم و تعظیم فرو برد، اکنون زنده در تابوت بودنش، هرچند به او درس پس از وقت می‌دهد، اما فرصتی برای آموختن است تا پیروان وی، این عبرت و فرجام کار را در گوش خود بیاویزند. و نجیب الله نیز "مطلب را از نیاکان" بدرستی نیاموخته است. زیرا نیاکان سیاسی استعماری اش با تاریخ مجعول ذهن او را اخته کرده اند.

ثور ۱۳۶۷

یادداشت:

"تاریخ نوین افغانستان" با تغییراتی در مقدمه و فصل اول، با همان درج جعل تاریخ، زیر نام "تاریخ معاصر افغانستان" از استرداد استقلال تا انقلاب ثور" در کتابی با قطع کوچک (بدون ذکر تاریخ از طرف دولت منتشر گردیده است. کتاب جعل آمیز تاریخ معاصر . . . " بعداً در اختیار نگارنده این سطور قرار گرفت.

۳- نظامنامه اساسیه

۴- نظامنامه اساسیه، افغانستان، صفحه اول، ماه دلو سال ۱۳۰۶ ش. طبع دوم، شرکت رفیق.

۵- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص. ۳۵۹، میر محمد صدیق فرهنگ.

۶- بحران و نجات، محی الدین انیس، ص. ۷۲، چاپ کابل

تأملی بر یکی از اشتباهات امان الله خان

بازسنجی جوانب مختلف افکار و اعمال امان الله خان برای جامعهٔ ما اهمیت به سزایی دارد. از هوشداری‌های که عاقبت اندیشان به موقع، هنگام حاکمیت او ابراز می‌داشتند، تا تصمیم مرحوم مظلوم محی الدین انیس مبنی بر در ترازوی سنجش منصفانه نهادن آن دوره و انتشار کتابها و مقالات چند دههٔ پسین، همه حاکی از آنست که درک اهمیت نقد شاه مهم تلقی شده است. با آن همه نوشته‌هایی که در اختیار است، تصور میشود تعصب و تأخیر در چنین مامول از عواملی باشند که هنوز در بسا موارد، نتیجه کافی از بحث منصفانه در اختیار نداریم.

اگر علت و یا یکی از علل تأخیر بازنگری دورهٔ امانی را در لزوم دیدهای حاکمیت پس از رفتن شاه از افغانستان با انحصار تبلیغ دولتی و جعل آمیز در نظر آوریم، خود می‌تواند، سخن از حاکمیت استبداد و نبود فضای آزاد بحث، انتقاد و آزادی اندیشه باشد. درین میان، اگر گام نخست را مرحوم محی الدین انیس در کتاب "بحران و نجات" برداشت، به زندان افگندن آن انسان مظلوم نه تنها سبب ساز دستبرد به اثرش بود، بلکه امان الله ستیزان به حاکمیت رسیده آن را از نظرها نیز پنهان کردند.

اما به دور از علاقمندی های گوناگون، نیازی است که همواره مکث به دوره امانی و ارزیابی نقش مثبت و منفی شاه رامهم می سازد. این نیاز اندیشیدن به طرح های اصلاحی در جامعه است که تجربه دوره امانی را در نظر می آورد. زیرا بسا از عناصر محتاج اصلاح و دگر گونی پذیری در افغانستان از همان دوره تا بحال به حال خود مانده است. عوامل و عناصر مانع شونده اجتماعی نیز رنگ بهتر نپذیرفته اند. البته این یاد آوری و تأکید، معنی عدم توجه به بقیه راه و رسم حکومتداری در افغانستان را نتواند داشت.

در اینجا به یکی از مواردی اشاره میکنیم که پنداشته میشود، بسیاری از اشتباهات شاه را فراهم آورد و ادامه داد. آن اشتباه خوی و عادت و خصالت استبدادی اش بود. پیش از آوردن مثالی در بین زمینه، تعریفی از استبداد را از میان تعریف های بسیاری که از آن شده است؛ بدست میدهم تا شاه را با معیار های آن باز شناسیم:

"مراد از استبداد اینست که شخصی در کاری که محتاج و مستلزم مودت باشد، به رأی خود اکتفا کند. استبداد اینست که یک نفر یا یک گروه، در حقوق یک ملت هر نوع تصرفی که میخواهد بکند و امور مربوط به یک مملکت را به میل خود بگرداند، بی آنکه ترسی از بازخواست داشته باشد. استبداد عبارت است از مسلط بودن یک فرمانروا بر سر یک قوم و حکم کردن یک یا چند نفر بر تمام ساکنین یک مملکت و ایشان را خلاف میل شان بکاری و داشتن و رأی و اراده خود را مافوق رأی و اراده عموم ملت شمردن." (۱)

برای آنکه سیمای شاه را در بین آینه نشان دهیم و در ضمن آن توقع و چشمداشت ما (استبداد زدایی) به سده های پیشین که شاه و یا امیر نه تنها در رأس بلکه مافوق همه بوده اند، معطوف نشود یا به سخن دیگر زمینه های عینی و ذهنی انصراف از استبداد یا خودرایی را در دوره امانی نشان دهیم و به نکوهش بگیریم، باید به چهره ها و امکانات و موجودیت

انسان های دارای فکر و توان پیشبرد امور و انجام بهتر کار ها و دادن مشوره ها که در دوره امیر حبیب الله خان و شاهی امان الله خان نقش داشتند، نیز بینیم. یعنی برای دنبال کردن این مکث با این طرز فکر و اندیشه غریب پیش از پیش باید گسست که در توجیه و تایید استبداد و مطلقیت فردی ادعا میشود که ما کی را غیر از شاه و امیر داشته ایم؟!

اکنون برمیگردیم به نشان دادن مثالی از خود رأیی امان الله خان:

بر اساس پذیرش ذهنیت جدید در ساختار دولتی، بایست صدر اعظمی به تشکیل کابینه از طرف شاه توظیف میشد و آن صدر اعظم دوره امانی یا دوره بی که وعده های گسست از مطلقیت امیر حبیب الله خان را با خود داشت، با صدر اعظم های بی اراده، آله دست و سمبولیک تفاوت میداشت. صدر اعظمی در کار بود که باید در راستای مطالبات پیشین مبارزان ضد مطلقیت و اصلاح طلب عمل میکرد. از همان روی، حتا سردار عبدالقدوس خان نیز نمیتوانست پاسخگوی آن وظیفه باشد. همراهان شاه این ضرورت را میدانستند و خود شاه نیز با معیار های برخاسته از ملزومات اصلاحات مطروحه با آن نا آشنا و بیگانه نبود و چنان اهمیت آن آشکار بود که در نظامنامه (قانون اساسی) از صدر اعظم نام برده شد، ولی بدلیل بی اعتنائی به چنان راه و رسم طرف قبول و بدلیل خودرایی و انحصار قدرت، وظیفه صدارت را نیز در کف خویش گرفت. "استدلال" شاه را بنگریم:

"بعضی از حضرات خواهند گفت که در این نظامنامه نام صدر اعظم است و نشانی از آن به نظر نمی آید، لهذا معروض میدارم، چون خودم یک مرد جوان و شوق و محبت فوق العاده را نسبت بخدمات ملت و مملکت خود دارم و هم رجال دانشمندی را که متحمل همچو یک بار گران مملکت شده بتواند سراغ ندارم و هم خواهشمند نیستم که مابین من و ملت من یک سد و حائلی در میان باشد، از ین رو فعلاً تا وقتی که می توانم

تأملی بر یکی از اشتباهات ...

این کار را هم علاوه بر ایفای وظایف امارت بر دوش خود گرفته ام. چنانچه فعلاً این کاری را که در "لویه جرگه" با شما مینمایم، حیثیت صدارت اعظمی را دارد. و اموراتیکه بعد از فراغ مجلس در شب صبح و عصر اجرا میکنم، از وظایف پادشاهی است... (۲)

ملاحظه می کنیم که شاه رفتار توجیه ناپسند و اهانت آمیزی دارد که از باور داشتهای اداره امور مبنی بر لزوم دید ها و رای شخص برخاسته است.

شاه میداند که شخصیت های عقیده مند به تفکیک قوا و معین کننده حدود و ثغور صلاحیت ها، تعمیل منظم تر امور، آگاهانه از ضرورت صدر اعظم و گنجاندن آن در نظامنامه سخن گفته اند.

در نظامنامه چنین آمده است:

" ماده ششم: امور مملکت از طرف وزراً که از طرف پادشاه انتخاب و مقرر میگردد، اداره می گردد. هر وزیر مسئول امور وزارت مربوطه است. لذا پادشاه مسئول نیست. (تکیه از ماست)

ماده هفتم: ... خلع یا تبدیل صدر اعظم و وزراً ... از حقوق اعلیحضرت پادشاه است. (۳)

و برای مساعد کردن بهره برداریهای شاه در "نظامنامه تشکیلات اساسیه افغانستان" به گونه مغشوش و مخدوش آورده شده که:

۱- "در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است به هیأت وزرا و اداره مستقله.

۲- وزرا در هر وقت که تفتیش اجراءت و احوال ماموری شعب منسوبه وزارت خود را لزوم ببینند، بحضور ملوکانه عرض نمایند. (۴)

خودرایی شاه، خود ستایی راهمرا با ابرمرد دیدن خویش و نفی دیگران همراه دارد! میگوید: چون خودم یک مرد جوان و شوق فوق العاده ... دارم و رجال دانشمندی را سراغ ندارم!

در حالی که بسیاری از نخبه های همان دوره و ادامه دهندگان مبارزه ضد مطلقیت یا هم سن و سال شاه بودند و یا اینکه در حدودی پیر نبودند که فاقد انرژی و تحرک شناخته شوند. مبارزه در دوران امیر حبیب الله خان، بدوش کشیدن وظایف مختلف از طرف اشخاص بسیاری که در آن نظام (و نیز در دوره امانی) با عشق و امید آغاز کرده و ادامه داده بودند، معرف سیمای شخصیت هایی است که در یک نظام مبتنی بر مشارکت می توانند وظیفه صدارت را بدوش بگیرند. جامعه در آن حدودی از قحط الرجال مواجه نبود که فقط امان الله خان میتوانست هر کاری را به انجام برساند.

و از همه زنده تر توجیهی است که شاه برای موضع حاکمیت شخصی و خودرایی همه امور به کار می برد.

می گوید: خواهشمند نیستم که مابین من و ملت من یک سد و حائلی در میان باشد!

در حالی که موجودیت صدر اعظم و تعیین و تحدید صلاحیت شاه، معنی ایجاد دیواری رانداشته و ندارد که اگر شاهی بخواهد خدمتگار جامعه و مردم باشد، برای دور ساختن آنها به میان آید.

شخصی که هم شاه بود، و به قول خودش امور بعد از فراغ مجلس را در شب و صبح ... انجام دهد و هم وظیفه صدر اعظم و ریاست لویه جرگه و دادن پاسخ به همه سوالات را، نه تنها حضور فعال و رشد و سهمگیری دیگران را مانع شد بلکه زمینه ساز فقدان کفایت، هرج و مرج بیروکراسی، بی اطلاعی از حال و احوال مردم نیز شد و در نتیجه آماج تیر ملامت نیز قرار گرفت. به ویژه که در جامعه یاران با کفایت پیشین مایوس و گروهی مداح، متملق، چاپلوس و زراندوز گردانندگان ماشین

دولتی شدند. و چنانکه میدانیم شاه و آرمان های مشترک پیشین اصلاح طلبان به نابودی غم انگیزی مواجه گردید. پسان تر که آثار خودرأیی شاه و زیان آن آشکارتر گردید، مخالفت اصلاح طلبان را می بینیم که او را متوجه میسازند و سرزنش میکنند: مثلاً، عبدالرحمان لودین شهید، که به صراحت لهجه و انتقاد به موقع نیز معرفی میشود، چون دید شاه طی جلسه ای بار دیگر آن وظیفه (صدارت) را به خود اختصاص داد، برخلاف بلی گویان، دست به مخالفت بلند کرده گفت: "چون شاه غیر مسئول میباشد، رئیس الوزرای مسئول لازم است تا از اعمال خود به ملت جواب بگوید." شاه با این گفتار اعتنایی نکرد. فردای آن عبدالرحمان خان از وظیفه اش به صفت مدیر گمرک کابل استعفا داد و این امر شگافی را که اخیراً بین شاه و روشنفکران پیدا شده بود، عمیق تر ساخت. (۵)

اشتباه شاه را اگر از هسته نهفته در افکار و اندیشه های خودرأیانه او می توان یافت؛ راه جلوگیری از برنامه های ذوقی، تقنی، مسخره آمیز مانند تبدیلی روز جمعه به پنجشنبه و تغییر کلاه و لباس و غیره را، گوش دادن به پیشنهاد های اصلاح طلبان و اعتناً و احترام به آنها میتوانست مانع شود. و در نتیجه انصراف از راه و روشی را تضمین میکرد که شاه به غلط خوب و درست پنداشته بود. شاه که هنگام توجیه نادرست مخالفت با تعیین صدر اعظم مسئول در برابر مردم گفت: تا وقتی که می توانم این کار را بر علاوه امارت پیش می برم. در واقع اشتباه او تا که توانست زمینه های سقوط او، رشد ارتجاع و بهره گیری های ارتجاع و پوسانیدن بیشتر دستگاه دولتی را فراهم آورد. و هنگامی که اغتشاش حواس و تزلزل خیال دامنگیرش شد و دید که با آن کجروی ها نه تنها اصلاحات ضرور و گرامی را در زیر تیغ ارتجاع قرار داد، بلکه تاج و تخت نیز در چند قدمی از دست رفتن قرار گرفت. به مردم روی آورد تا او را همراهی کنند و صدایی که شنید، پاداشی بود

در مقابل اشتباهات دیرینه استبداد رأی و دفاعی که از همکاران متملق خود داشت.

در آن لحظاتی که نیروی حبیب الله کلکانی از سوی شمال در دروازه های کابل رسیده بود و سایه یأس و ناامیدی در ارکان دولتی در همه جا گسترش یافته بود، شاه در سخنرانی مردم را به مقاومت و سهمگیری در دفاع از دولت فراخواند و وعده و وعید دیگری داد، شخصی از میان جمعیت بلند شده شکایت های را مطرح کرد. مرحوم محی الدین انیس در این باره چنین نوشت:

"ساعت ۱۲ امان الله خان از ارگ پیاده بر آمد و در باغ عمومی بین یک جمع بزرگ نطق مفصل ایراد نمودند. مفاد آن:

"بعد از حصول استقلال یگانه آرزوی من معرفی کردن افغانستان در عالم بود، ولی این اغتشاشات ما را در نزد عالم میشرماند. آیا برای استقرار امنیت از کجا آدم بیاورم. باید به هر حال امنیت را در ملک خود قایم سازیم. پس اسلحه ای را که گرفته اید، برای همین مقصد استعمال کنید. چرا برای خدمت امنیت در میدان نبرآمده خدمت نمیکنید؟

بعد از آن راجع به تردید پروپاگند های تکفیر که نسبت به ایشان شده بود، بیانی نموده این را هم در آخر اضافه کردند که من بی حجابی را جبراً اعلان نکرده ام، در خاتمه ضعف عسکریت را مخصوصاً اشاره کرده گفتند: بعد از این به عسکر اعتنا خواهم کرد.

نفری از بین مردم بعد از ایراد یک تمهید مختصر شکایت متعددی از کار داران نموده مخصوصاً وزیر دربار را تنقید نموده که مانع رسیدن صدای رعیت به شما می شود." (۶)

البته دیری نگذشت که شاه کابل و چندی بعد افغانستان را ترک گفت. زیرا شخصیتی که با نیت حسنه و با درک پاسخگویی به نیاز کشور جریان کسب استقلال را رهبری کرد

و برای نخستین بار وضع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و حقوقی در یک جمله در همهٔ پیکر افغانستان تکانه‌یی ایجاد کرد. شخصیتی که با غمخواری در حق وطن اصلاحات مطروحه اش در آغاز پشتیبانی‌های گسترده‌ای را با خود داشت و در آمیزش با مردم از راه و رسم شاهان پیشین گسسته بود، آری آن استقلال‌طلبی و اصلاح‌آوری که لازم بود و برای مردم و وطن حیثیت ریختن آب در گلوی تشنگان را داشت، سوگمندان همه چیز را بر طبق رأی خودش انجام داد. از آن رو اگر اصلاحات لازم او پذیرفته آمد، طرح‌های اشتباه آمیزش را خود رأیی او بیشتر موقع بروز داد و به جلوگیری و انتقاد واقعی نگذاشت. اشتباه شاه در زمینهٔ قدرت و حرکت او با روحیهٔ انحصاری مانند بقیه اشکال استبدادی پیشینه و پسینه در تاریخ افغانستان نبود. مانند استبداد خاندانی که چیز فهم‌ها و منورین دورهٔ امانی، حتا آنانی را که با دل پر درد به کار کرده‌های اشتباه آمیز امانی برخورد انتقادی داشتند، بیرحمانه از تیغ کشیدند، نبود و مانند استبداد حزبی و طمطراق‌های "دموکراتیک" گویی که به نحو بی سابقه آرزو‌های استراتژیک کشور بیگانه مستحیل شده بودند و از تغییرات کم‌گپ نزده نبود، آن اصلاحات امانی و الهام‌های او که از متن جامعه برخاسته بود، از قطع استیلای استعمار تا بسیج مردم را همراه داشت، آرزو‌های جمعی روشنفکران اصلاح طلب و میراث کار جمعی سیاسی بود. خودرأیی که در همه اشکال آن آسیب پذیر است، در شکل امانی تأسف بسیاری را برای وطن، مردم و آن شاه بر می‌انگیزد.

سنبله ۱۳۷۸ خورشیدی

رویکردها:

- ۱- مجتبی مینوی، آزادی و آزاد فکری، ص. ۴۳.
- ۲- رویداد لویه جرگه دارالسلطنه کابل ۱۳۰۳ ش. صفحه ۱۳۵- ۱۳۶، به قلم غلام محمد کاتب، مطبعه سنگی، وزارت حربیه.
- ۳- نظامنامه اساسیه
- ۴- نظامنامه اساسیه، افغانستان، صفحه اول، ماه دلو سال ۱۳۰۶ ش. طبع دوم، شرکت رفیق.
- ۵- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص. ۳۵۹، میر محمد صدیق فرهنگ.
- ۶- بحران و نجات، محی الدین انیس، ص. ۷۲، چاپ کابل، افغانستان



دههٔ امانی

دهسال از پربارترین سالهای تجربه آفرین

متن سخنرانی در محفل "تجلیل از دههٔ امانی"

نهم جنوری ۲۰۰۵ ع. فرانکفورت

در چاشتگاه روز جمعه دوم حوت ۱۲۹۷ خورشیدی، امان الله خان جوان که آراسته با لباس سربازان بود و شمشیری از نیام برکشیده را در دست داشت، با طنین گرم و دل آویزی به مخاطبان هیجان زده گفت:

"من این لباس سربازی را در نمی آورم تا غاصب حقوق شما برادران و محبانم را بجای خودش نشانم. به عموم اهالی افغانستان خاطر نشان و به سایر دول عالم از این ساعت اعلان می نمایم که افغانستان در همه امور و شئون داخلی و خارجی خود یک کشور آزاد و مستقل مطلق است و آنکه این معنی را قبول ندارد، اینک میدان شمشیر!"

در سخنان بالا نیک میتوان دید که ارادهٔ مردم افغانستان برای نیل به استقلال بگونهٔ قاطع و مصممانه از زبان آن آزادگر بازتاب یافته بود و برحق همان مواضع و جانبازی های نظامی و تلاشهای سیاسی بود که گوهر ربوده شده و از دست رفته استقلال را بازستاند. امان الله خان پیروزی تحصیل استقلال را با امضای سند افتخار آمیز در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ خورشیدی (۲۰ اگست ۱۹۱۹ ع.) در قصر زرافشان، عید ملی نام گذاشت و توصیه کرد مردم هر سال آن را جشن بگیرند و به همدیگر

تبریک بگویند. شایان یادآور است که به رغم چنان دستاورد شکوهمند، کارنامه‌های امان الله خان در محدودهٔ آن حرکت که به سنت سلطه‌پذیرانه اجدادش نقطهٔ پایان گذاشت، محدود نمیشود. زیرا آرمانهای سترگی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی سیاسی و اصلاحات مذهبی با آرمان کسب استقلال نزد او و تلاشگران بهبود خواه امور گره خورده بود. از همان روی بود که بهبود طلبان امور و در فوق همه امان الله خان به زودی تلاشهای خویش را در راستای تحقق اصلاحات سمت و سو دادند.

گزاره نتواند بود اگر بگویم که آن تلاشهای اصلاح آور، نفس تازه‌ای در زندگی مردن افغانستان بود. میدانیم که هر وقت صحبت از پیشینه‌های رویش اصلاحات و نو آوری‌ها در افغانستان معاصر مطرح است، از بروز اصلاحات در دوره امارت شیرعلی خان و امیر حبیب الله خان تذکر می‌رود. درین ارتباط گفتنی است که بدون تردید، میتوان نخستین جلوه‌های کم رنگ را در دورهٔ دوم امارت شیرعلی خان و تا حدودی چشمگیرتر و متبازلتر در دورهٔ امارت حبیب الله خان دید، اما ویژه‌گی‌های اصلاحات امانی در کوتاه کردن دست استعمار و برنامه‌های شکوهمند و گسترده‌ای معرفی می‌شود که حتا پای مقایسه را نیز نمی‌توان با اصلاحات پیشین در میان آورد. در دورهٔ امانی، افغانستان برای نخستین بار در تاریخ خویش، شاهد به شگوفه نشستن آرزوهای تجدید طلبانه، بهبود خواهی‌های اجتماعی و تلاشهای فکری و عملی نسلی بود که در راه دگرگونی اوضاع علایقی داشتند. وضع قوانین بسیار برای تعیین حدود و ثغور صلاحیت‌ها و روابط انسانها با همدیگر و رابطه با وظایف شان، دامن زدن تساهل نژادی و مذهبی، سعی در جهت رفع تبعیض اقلیت اهل هنود که شدیداً در معرض تبعیض قرار داشتند، پایان دادن به برده‌گی ویژهٔ جامعهٔ آنوقت، پایان دادن به بیگاری، عشق و علاقه تحسین برانگیز به سواد آموزی (به اندازه‌ی بی که شخص شاه با آنهمه گرفتارهای شب و

روز، خودش نیز در امر سواد آموزی سهم مستقیم گرفت؛ ایجاد نظم و نسق در امور مختلف اجتماعی، تأسیس فابریکه‌ها، توجه به عمران و آبادی، صحت عامه، موقوفی محتسبان، کاستن و یا لغو معاش ملا‌های مفتخوار و سرداران بیکار، تأسیس مدارس برای ملا‌ها تا آموزش ببینند، سعی بر ازنده به زندگی زن که در آن هنگام بسیار شدیدتر و بیرحمانه‌تر در معرض اپارتاید جنسی و اشکال تحقیر قرار داشت و ده‌ها اصلاح و نوآوری دیگر را میتوان نام برد. آن همه نوآوری حیثیت ریختن آب در گلوی تشنه‌گان را داشت که از چشمه‌سار دورهٔ امانی پدید آمده بود.

آن اصلاحات و برنامه‌های مطروحه‌ای که در شرف عملی شدن بود، موجد جوش و خروش، ایجاد تکان‌ها، پیدایش همیاری‌ها و در عین حال موجد واکنش‌های مخالفت‌آمیز نیز بود. با در نظر داشت چنان تکان‌ها و پیامد‌ها، بسنده نیست که از ابتکارات شاه و زحمات اصلاح‌طلبان سخن بگوییم اما از دشواری‌ها و موانع موجود در برابر آنها سخن نرود. به خصوص که عمر برخی از مهمترین سخت‌جانی‌ها و دشواری‌ها تا هنوز در جامعهٔ ما به درازا کشیده است و بینش‌های کهن، نا سازگار با اصلاحات و در واقع مشکل‌تاریخی شده به قوت خود باقی مانده‌اند. از جانب دیگر برای داشتن تصویر جامع از آن دوره به تحسین‌ها نمیتوان بسنده کرد، زیرا اشتباهات آن دوره و اشتباهات شخص شاه، الزام نقد را نیز مطرح میکند.

اگر نیم‌نگاهی طی این نبشته و محفل به چند مورد از موانع بیندازیم، نخستین محدودیت را در وجود ویژه گیهای نظام در بسته، ناسازگار با تجدد و نهفته در ساخت نظام قبیله‌یی میتوان نشاندار ساخت. موانعی که می‌کانبسم مخرب و مانع شونده آن طرف توجه شاه امان الله نیز نبود. مضاف بر آن تنیده بودن رشته‌هایی از تفسیر و تعبیر و قرائت دینی و سازگار با ساخت و ماهیت نظام قبیله‌یی مخالفین، دژ مستحکمی را در برابر اصلاحات و نیات حسنه دولت و شخص مافوق همه یعنی شاه

ایجاد کرده بود. زبان و سخنگوی مخالفت‌ها ملاهایی بودند که اصلاحات منافع‌شان را از نظر اجتماعی محدود و مواجه با خطر میساخت. همان قشری که از آغاز برغم خاطر خواهی‌های شاه نظر مساعدی در برابر اصلاحات او نداشتند.

آنها با دین و مذهبی که از تفسیر و تعبیر و قرائت آن جمع مخالف علیه اصلاحات به عنوان معیار بکار میرفت، در استنباط خویش شاه مسلمان و یاران او را که معتقد به اسلام بودند، اما اصلاحات میخواستند، تکفیر کردند. زیرا نظام اصلاح ندیده و پذیرنده برداشتی که با ویژه‌گی‌های از محدودیت نظام قبیله‌ای ناشی میشود، طرف ارزیابی‌های آنها بود و با آن نتایجی از بروز واکنش‌های دشمنانه. و از نجایی که چنان ذهنیت، تفسیر و برداشت و قرائت خویش را از ادارهٔ امور و کاربرد اسلام، یگانه‌ترین و صحیح‌ترین میپنداشتند، در نتیجه شاه مسلمان، شاهی که قوانینش را بر بنیادهای شرعی و اسلامی انسجام بخشیده و بنیاد می‌نهاد، به باد ناسزای ضد اسلامیت گرفته شد. با چنین واقعیتی که فرجام غم‌انگیز نظام امانی را رقم زد، پنداشته میشود که جوانب درس‌گیری و جامعه‌شناسانه‌اش بسیار مهم باشد. و از همین روی نیز است که محوری‌ترین اندیشه و مکث غمخوارانه را برای افغانستان که نهادهای آن دست نخورده باقی مانده است و نیروهای همفکر با قرائت آن دوران هنوز نیرومند اند، مطرح میکند. و چنین است که تأمل به این موضوع تاریخی شده پژوهشگران را همواره مکث و فحص فرامیخواند. مگر صدای گام‌های همان اعتراض‌ها و همفکری را با گذشت بیش از هفت دهه در لویه جرگه اضطراری دور سیاسی سالیان پسین نشنیدیم؟ هرچند دیگر در دورهٔ مورد نظر امان الله خانی نداریم اما آیا هم اندیشان مخالف با آن اصلاحات که در خواست کردند، آنانی که مسلمان اند و دولت اسلامی می‌خواهند بپا ایستاده شوند، بر پای‌های ملا عبدالله و ملا عبدالرشید بوسه نزدند؟ بگذریم که این موضوع مکث و فرصت و مجال بیشتر میخواهد.

جای دارد که در اینجا به شناخت عامل و خاستگاه دشمنی با اصلاحات امانی نیز اشاره کنیم. برخی از پژوهشگران و تاریخ نگران عامل استعمار و نارضایتی های بریتانیه را از عمل استقلال خواهانهٔ امان الله خان تعیین کننده تلقی کرده اند. در پرتو این دیدگاه، خاستگاه شورشهای ضد اصلاحات امانی را در لندن جسته و یافته اند. نتیجه منطقی همچو ارزیابی ها و پندار اشتباه آمیز آن است که ملا عبدالرشید و ملا عبدالله و حبیب الله کلکانی و سید حسین و سردار عبدالقدوس خان و روحانیت مخالف اصلاحات نه به عنوان نماد های بومی داخلی واکنش علیه اصلاحات و نو آوری ها، نه به عنوان دارندگان چنان اعتقاد و دریافته ها از اصلاحات و اسلام، بلکه به عنوان بر انگیخته شده گان از خارج و آله دست بریتانیه معرفی شده اند. وقتی در مرکز این طرز تلقی عامل استعمار و توطئه های او تعیین کننده شد، زمینه های اصلی رویش، نظام در بسته و ناسازگار قبیله ای و عجین با قرائت ناشی از محدودیت های مختلفه از اسلام که آن را مغایر نوآوری و اصلاحات را مغایر اسلام دانسته است از نظر بدور می افتد. در حالی که زمینه های اصلی در خود جامعه بود و هست و همین زمینه ها و عوامل موجود و نهفته در جامعه، هر آن هم مستعد کارشکنی، غوغاگری است و چنین واقعیتی، نقش و بهره گیری مخالفین اصلاحات امانی و ناخشنودان سیاست های او را نیز باز می تاباند.

اکنون که چندیست، بازنگری و بازجست های ریشه ای معضلات دوران امانی که به دلیل دیر جانی، معضله تاریخی شده را نیز نشان ما میدهد، طرف مکث و اندیشه قرار گرفته است، تعمق دیگری را نیز از جامعه اهل تحقیق و پژوهش مطالبه میکند: تعمق به رهایی یافتن از قید و بند های خود سانسوری، یعنی روشن شده گان و متفکرین وارد عرصه روشنگری، جسارت، وارسنگی و آزادگی را در ابراز نتایج ارزیابی های خویش بکار ببرند. نباید فراموش کرد که درین

زمینه ملاحظاتی است که از تابوی هراس از انتقاد افکار و اعمال سیاسی، برخی از رهبران و یا برداشت های اشتباه آمیز نهاد های سیاسی اسلامی، گونه از خود سانسوری دل آزار را بجای نهاده است. اگر انتقادی متوجه کارکرد های غلط حزبی و رهبران سازمان های سیاسی اسلامی شده است، منتقدین را به باد ناسزاهای ضد اسلامی گرفته اند. در نتیجه در کنار یکی از تمکین ها که بگونه خود سانسوری و گردن ماندن به استبداد رأی نمود یافته است، بسا موارد، در نتیجه حاکمیت جبن و ترس در قلمرو نقد رویداد های پیشینه و مسایل موجود، معضلات مهم افغانستان اگر درست دریافت هم شده اندبنابرآن ترس ارایه نگردیده است. یعنی اگر ملا عبدالله و ملا عبدالرشید و حبیب الله ملقب به خادم دین رسول الله طرف بررسی و انتقاد قرار بگیرد، نهاد های موجود و رهبران شان پژوهشگر را به سرنوشت همان اتهامی دچار می سازند که امان الله خان دید و برائت ملا عبدالله و ... را در خدمت حقانیت خویش میگذارند. مگر وقتی که بر سر ماهنامه "آفتاب" و گرداننده گان آن جفا روا داشتند، همین محافظه کاری حامل ترس نبود که سکوت و تمکین و تعظیم به لزوم دید رهبران و حامد کرزی رئیس دولت اسلامی را بار آورد. با چنین وسوسه ها، محافظه کاری ها و هراسهایی بوده است که جامعه پژوهنده گان ما، دستاورد لازم را از معرفی چهره واقعی اصلاحات و فرجام غم آمیز دوره امانی نیز نداشته اند.

باری ضمن صحبت در بین زمینه باید بار دیگر یاد آور شد که رهبران یاد شده شورشها علیه اصلاحات امان الله خان مسلمان بودند. همانطوریکه شاه امان الله خان مسلمان بود. با این تفاوت که شاه مسلمانی بود در طلب رشد فرهنگی و اصلاحات در جامعه.

کمبود دیگری که باید بدان اشاره گردد، عدم تماسگیری بی پرده، روشن و صادقانه به بعد قومی و منطقه یی مسایل مزمن در افغانستان است. تصور این است که به دلیل سیاست های

حاکم و غیر عادلانه، نبود فضای باز برای طرح مسایل، و به دلیل موجودیت سیاستمداران و قلمزنانی که از دریاچه قوم ستیزی و تنگ نظری های قومی به مسایل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افغانستان نگریسته اند، ریشه های قومی، ناهنجاری ها ناشناخته مانده است. در حالی که هم عامل استفادهٔ سوء از اسلام و هم بهره گیری ها از عامل قومی و منطقه یی به عنوان زمینه های موجود داخلی طرف بهره گیری ها بوده است.

میدانیم که شورش های تحت رهبری ملا عبدالله و ملا عبدالرشید، (که انگلیس نبودند) و در مجموع، شورشهای از سمت جنوب و شرق کشور ستون فقرات نظام امانی را در بستر نارسایی ها و کج رفتاری های موجود در بیروکراسی حاکمیت، شکستانده بود و قوت های برخاسته از شمال کابل که دارنده وجه مشترک واکنشی و مطالباتی با آنها، علیه نظام امانی بودند بدگیر سخن هر دو ادعای کفر شاه را داشتند و پشتوانه همنوایی روحانیت متنفذ هر دو طرف را همراهی میکرد و ضربات نابود کننده را بر پیکر نحیف و کم نفس امانی فرو بردند. اما آن بعد دیگر، بعد عامل قومی هنگام نقش برجسته تر خود را بنمایش گذاشت که محمد نادر خان با بهره گیری از آن شورشگران پیشین جنوب را بسیج کرد و دمار از روزگار همان شورشیان مسلمان شمال کشید. این عامل نیز با سخت جانی به عمر خود ادامه داده و مهر و نشان خود را بر بسا از فعل و انفعالات افغانستان بجای مانده است.

با آنکه امان الله خان قربانی واکنشها و خیزش ها و حساسیت های تجدد ستیز گردید و اشتباهات ناشی از خود رائی شخص او و عدم جوابگویی دستگاه دولتی، به مساعد شدن زمینه های شورشها کمک رسانید، اما در عرصهٔ آزمون های که از تحقق گونه ای از تجدد در افغانستان باقی ماند، از آن آزادگر، چهرهٔ آزمایشگر را نیز تصویر میکند. از این روست که حین نگرش به تاریخ افغانستان معاصر او را با ویژه گیها و تمایزات بسیاری از دیگران می یابیم. تحسین از او نیز هنگامی بیشتر در

نظر می‌آید و هنگامی بیشتر بار حسرت آرزوهای مفیدش در شانه‌ها سنگینی میکند که مردم افغانستان زخمی را محتاج قادر شدن و توانایی یافتن به منظور حق تعیین سرنوشت بدست خود شان می‌بینیم.

جامعه‌ی بی که مردم آن دنیایی از مشکلات تراکم کرده را بدوش میکشد، مشکلات تاریخی و منجمله موانع پیش راه اصلاحات دورهٔ امانی، هنوز در سر راهش است؛ نیاز بسیاری برای آگاهی و دسترسی به آن اوضاع دارد.

وقتی پنجره‌ی ای به سوی آن دوره می‌گشاییم، دیدار دلسوزانه، عبرت آموز و رهگشا داریم. از پشت پنجرهٔ دیدار خویش، شاه جوان و دارندهٔ احساسات و نیات نیک برای ایجاد تغییرات در جامعه را می‌یابیم که با افکار خود رانی و خود کامه‌ی ای و ریاستی حتا مافوق نهاد‌های دولتی، خصوصیت دیرینه حکمروایی شرقی را نیز به نمایش نهاده است. شاه جوانی که بحران رو به تزايد فقدان تفاهم با جبهه اصلاح طلبان را نیز به ویژه در سالهای پسین حاکمیت خویش حمل میکرد، با بروز جدی‌ترین موانع و دیدار واقعیت‌های تلخ، دشوارترین روگار تمرین و تجربه اصلاحات را رقم زد. و ازین نظر، درد‌ها و گرفتاری‌های او صرفاً عاطفه برانگیز نیست بلکه عبرت آموز برای کلیه اصلاح طلبان امور جامعهٔ ماست.

تجارب دورهٔ امانی، تحسین‌ها را با تعجب‌انگیزترین و احترام‌انگیزترین استنباطات در کنار نقد و سرزنش و دریافتهایی از ویژه‌گی‌های ناشناختهٔ آن دوران می‌نشانند.

عمر کوتاه آن دوران که با محتوی و کارکرد‌های زیادی نشاندار میشود، طلوع و درخشش دل‌انگیز و غروب غم‌آمیزی داشت. با مشاهده پاره‌یی از قراین ناصواب نتواند باشد اگر بگوییم که حیات نظام شکوهمند و تکانه‌دهنده ساله امانی، تمام دورهٔ سامانیان را در خود جمع داشت. از دورهٔ نصر بن احمد

دههٔ امانی

سامانی تا منصور سامانی، امیری که جوان بود، اما دولتش پیر گشته بود و در اواخر در امور ملک سامان، سامان نمانده بود.



به فرهنگدوستان عزیز
 آقای عبدالرحیم غفوری و
 آقای نادر عمر اهدا می‌کنم.

کلاهنامه

با رسیدن پای "طالبان" به کابل، موضوع لباس و ریش یک بار دیگر، در محراق توجه قرار گرفت. البته پیشتر از آنها، تنظیم‌های جهادی نیز قید و قیود و ذوق‌های خویش را در این زمینه‌ها به نمایش گذاشته بودند. اما طالبان احکام قاطع‌تر و جدیت بیشتر در راه رعایت آنچه به زعم خویش اسلامی می‌پنداشتند، به کار بردند. صدور فرمان‌ها در باره لباس زنان و ریش مردان بیش از همه جلب توجه کرد. بر علاوه ریش جبری و در آن حد و اندازه‌ای که طالبان شرعی تصور می‌کردند، کلاه و دریشی نیز جای خود را به دستار و پیرهن و تنبان داد. اجرای اجباری بدانگونه، سبب ساز عطف توجه به موضوع کلاه، اهمیت آن و موضوعات در حول آن گردیده و چندی که این مسأله مشغله این کمینه شده بود، هر آنچه نام کلاه داشت، با کشش دیگری نظرم را بخود جلب می‌کرد. و هر آنچه در باره کلاه در نثر شعر و ضرب‌المثل از پیشینه‌ها بیاد مانده بود، نیز دوباره در برابرم قد برمی‌افراشت.

در صحبت‌هایی که پیرامون لباس زنان و مردان و لزوم دیدهای گونه‌ای از آنها از طرف حاکمیت جریان می‌یافت، نیز بحثی از کلاه حضور داشت. باری، برخی از یادداشت‌ها را فراهم آوردم. در همین راستا، بدون مبالغه انبوهی از بازتاب

موضوع کلاه گرد آمد. حتا نویسنده جوان (یما ناشر یکمنش) روزی از سر همکاری، چند پارچه شعر را در اختیارم گذاشت که سخن از کلاه داشت. وقتی که به این همه یادداشت‌ها دیدم، تهیه و ترتیب و تدوین بحثی از آنها بیشتر به درد بحث‌های فنی و معلومات عمومی کسانی میخورد که کارشان با کلاه باشد. پاره‌ای از بقیه مشغولیت‌ها نیز سبب شد که بحث کلاه و چنان گرفتاری را به کناری بگذارم و خود را آسوده کنم. اما راستش کلاه ما را آرام و بی‌اعتنا نگذاشت. دیدم رئیس جمهور منتخب کلاه قره‌قلی را که هنگام ورود به افغانستان بر سر نهاده بود، با هرانتخابی آن انتخاب را از سر دور نکرد. حتا در یکی از برنامه‌های رادیویی بیشترین وقت ما را پاسخ به این موضوع احتوا کرد.

دیروز‌ها یاد ما آمد که "حکمتیار" با سر برهنه در پوهنتون (دانشگاه) ظاهر میشد، اما بعد‌ها دستاری بر سر نهاد. صحنه‌های نماز گذاران در پیش چشم ما آمد که عده‌ای کلاه ساده بر سر می‌گذارند، برخی با سر برهنه و عده‌ای هم با همان لنگی و دستار نماز میخوانند و در ادامه بار دیگر باز یافتیم که در روستاها، برهنه‌سری کمتر و در شهرها بیشتر است. نزد افراد متدین و مذهبی حفظ کلاه بر سر نهادن بیشتر است و در تصویرهای اشخاص وزارت خارجه بی‌کشور ما با سرهای برهنه و بی‌کلاه مواجه می‌شویم. تحول و ترقی در اشکال آن نیز مشهود است. امیر حبیب‌الله خان پسر امیر عبدالرحمان، دستار جدش افضل خان را در خانه نگهداری میکرد و خودش کلاه می‌پوشید. محمد نادرشاه پدر محمد ظاهر خان، بر خلاف پدر و پدر کلان کلاه انگلیسی می‌پوشید و پسرش ترجیح داد، اغلب اوقات از درد کلاه راحت باشد و حتا عطای موی را به لقای آن بخشید.

برخی مانند توین بی Arnold J. Toynbee مؤرخ با مشاهدهٔ رنگها و اصوات، لباس‌ها و منجمله کلاه در گفت و شنود شخصی قرار می‌گرفت و تداعی اندیشه‌ها، منظره

حرکت تاریخ ساز انسان ها را در ذهنش خطور میداد. وقتی به کلاه های پوست روباه دهقانان بلغاریا برمیکورد، کلاه های پوست روباه آنها، او را بیاد کلاه هرودت، پدر تاریخ می برد در هنگام دیدن سربازان آسیایی.

و هنگامی که یادداشتی بازنگری میشود که عارف تاجر، معروف به عارف ریگشا را که به اتهام کودتا علیه سردار محمد داود خان در پهلوی چند تن دیگر اعدام میکردند، و پیش از اجرای حکم اعدام کلاهی را بر سرش می گذاشتند که چشمانش را نیز پنهان کند و او فریاد زده بود: "ای خدا! من بیگناه کشته میشوم." (۳)؛ کلاه از جهت استفاده برای اعدامیان، حسنگ وزیر و تصویری را برای خواننده آشنا با تاریخ بیهقی تداعی میکند. و از این مثال حسنگ، نتوان با اشاره گذرا گذشت که خواننده گان تاریخ بیهقی بسیار نیستند. اندکی بیشتر از آن سخن بگوییم.

حسنگ وزیر سلطان محمود بود. پس از مرگ محمود، امیر محمد پسر سلطان با پشتیبانی حسنگ بر تخت نشست و دل مسعود را رنجانید. مسعود پیروز شد و با مشوره گروه طرفداران خود که دشمنان حسنگ نیز بودند، خواهان اعدام حسنگ شد. فرمانی از خلیفه بغداد نیز رسید تا حسنگ را به اتهام دیگری (قرمطی بودن) بکشند.

"حسنگ را به پای دار آوردند. نعوذ بالله من قضا السوء (از پیش آمد بد به خدا پناه می بریم) و پیکان را ایستادانیده بودند که از بغداد آمده اند قرآن خوانان قرآن می خواندند.

حسنگ را فرمودند که جامه بیرون کش وی دست اندر زیر کرد و ازاربند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بیست و جبه پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار و همه خلق بدرد میگریستند. خودی روی پوش آهنی (کلاهی آهنی که روی را نیز می پوشانید) بیاوردند. عمدتاً تتگ.

چنانکه روی و سرش را نپوشیدی و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه. و حسنک را همچنان می داشتند و او لب می جنبانید و چیزی میخواند تا خود (کلاه) فراخ تر آوردند... و سر و روی او را بدان بپوشانیدند. پس آواز دادند او را که بدو، دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند: "شرم ندارید؟ مرد را که می کشید بدار برید" و خواست که شوری بزرگ بپای شود. سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند. بر مرکبی که هرگز ننشسته بود، و جلادش استوار بیست و رسنها (ریسمان) فرود آورد و آواز دادند که سنگ دهید (بزنید) هیچ کس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند. خاصه نیشاپوریان. پس مثنی رندرا سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود و خبه (خفه) کرده" (۴)

و عجا، در روزگاری که ما دیده ایم، بشنیده و نبشته ایم. اعدامیان راکلاهی بر سر نهاده اند. در روز روشن در اعدام گاه، و در پیش چشم مردم بدار نزده اند. شبها به اعدام گاه برده اند، کلاه، ساعت و حلقه طلایی دستانشان را گرفته اند.

شاید محمد موسی شفیق را در روز روشن، در حالی که کلاهی بر سرش نهاده بودند، پس از دادن چندین دستور که بدو، بدو! تیر باران کرده اند. (۵)

از انگیزهٔ دل مشغولی به کلاه و دستار و چادری، به یاد حسنک و کلاهی رفتیم که هنگام اعدام، گاهی بر سر اعدامیان می پوشانیدند. من میخواستم، از پهنه کار و گسترده‌گی استفاده از کلاه صحبت کنم و تصمیم انصراف از آن، اما نشد، زیرا باز هم روزی نبود که نخوانیم و نشنویم که سر ما کلاه گذاشتند. یا از آن کج کلاه بر حذر باشید . . .

خواندیم که نه تنها، گفتند کلاه نپوشید، لنگی بپوشید، بلکه گفته اند، کلاه شاپو بپوشید، لنگی و دستار نپوشید. و چون این

پیشینه های جامعه ما را بدین آسانی گسستی نتواند بود و پسینه های نیز آن را باز آفریند، دل ما خواست بگویم که کاش بگذارند، که خود مردم، دل مردم، سر مردم. کاش با سری که مغز دارد بیشتر بیاندیشند تا کلاه برای سردیگران.

هنگامی که این سخن را گفتیم، بیش از همه به یاد دوره امانی و حکم قاطع و شتابزده شاه افتادیم که صفحه ای را از اشتباهات خود نیز سیاه کرده است.

به هر حال بیشتر نگوئیم زیرا که به گواهی سخن سید محمد اسمعیل بلخی:

در این سر ایچه دنیا گدا و شاه بمیرد

کلاه دار بود یا که بی کلاه بمیرد (۶)

فقط از یادداشت های فراهم شده اندکی را بیاوریم تا در آمدی شود به نظریات و تصویر های ارایه شده دوره امانی از کلاه و عبرت برای آینده گان.

از کلاه سرخ ها (قزلباشها) می آغازیم.

گاهی، کلاهی که در آغاز نماد مذهبی بوده است، با وجود تغییر و تحول آن، آن رسم پیشینه بر فرقه های از پیروان آن مذهب بجای مانده است. امروز، اگر برای یک ترکی بگوئیم که بخشی از مردم افغانستان قزلباش (قزل = سرخ، باش = سر) استند و وی از روی کلمه و نام ها و صفت ها و در همان محدوده اطلاع قضاوت کند، شاید تعجب کند که کلاه سرخها را نمی بیند و یا تصویری برای او دست بدهد که منظور مردمی هستند که کلاه های سرخ بر سر می نهند. در حالی که ما در جامعه خویش قزلباش داریم و به همین نام ترکی بیشتر از کاربرد تشییع به ویژه در میان عوام استعمال می شود.

در توضیح اندک بیشتر کلاه سرخ ها گفته آید که به لزوم دید های اولادهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی بر میگردد و این شیخ را از اولادهٔ حضرت علی (ک) خلیفهٔ چهارم می شناسند که به امام موسی کاظم میرسد. شیخ صفی الدین در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم هجری می زیست. از نواده گان شیخ، شخصی به نام شیخ حیدر که به نام سلطان حیدر نیز یاد شده است، به پیروان خویش دستور داد که کلاه ترکی به سر نگذارند. به جای آن، برای آنکه از دیگران بهتر تشخیص شوند، کلاه سرخ بر سر نهند. این کلاه سرخ نیز بایست دوازده ترک می داشت ۱۲ ترک نیز نشاندهندهٔ مذهب تشیع دوازده امامی بود. به این ترتیب قزلباش یا کلاه سرخ نامیده شوند. (۷)

صحبت در ین پهنه با استفاده از کلاه پیشینهٔ دیگری نیز دارد :

بعد از آنکه عباسیان، به کمک ابومسلم خراسانی امویان را از پای در آوردند و تمایل استفاده از خراسانیان و مردمان ایران و گسست از سران لشکری غرب چندی در دستور قرار گرفت و برای این منظور، مانند ایرانی ها، کلاه ایرانی (قلنسوره) بر سرگذارده سپاهیان خود را مجبور کردند کلاه بر سر بگذارند. عربها از ین پیشامد خوشنود نبودند و ابراز کراهت میکردند. اما مخالفت آنان نتیجه نداشت. در سال ۱۵۳ هجری منصور عباسی فرمان داد گماشتگان و ملازمان وی کلاه های بلند ایرانی بر سر بگذارند و ابودلامه شاعر اشعاری در نکوهش آن کلاه ها سرود ولی چنانکه گفتیم حرفش بجایی نرسید. ترجمهٔ قسمتی از اشعار ابو دلامه:

"ما از پیشوای خود (منصور) امید فزونی ها داشتیم، ولی او کلاه بلند برای ما آورد. واقعاً کلاه های عجیبی است. مثل اینکه خمره های یهود را با سر پوش های سیاه مسیحیان پوشانیده بسر مردم نهاده اند." (۸)

کلاه نمدی ها: مشخصه گروهی از مردم است با نام جوانمردان که در ادبیات شعری فارسی بارها به چشم میخورد.

از ریاضی کرمانشاهی است :

ما را به در میکده راهی بدهید

وز آفت آسمان پنهای بدهید

مستان به زمستان سر گرمی دارند

ما را هم از این نمد کلاهی بدهید

صائب:

پیش از این خانه صیاد ز خار و خس بود

این زمان خرقة پشمین و کلاه نمدیست

و از مسعود سعد می خوانیم:

آهنین پوش ندیدم چو تو سرو

نمد خود ندیدم چو تو ماه

سرو را هرگز خربنده که دید؟

ماه را دید کس از پشم کلاه؟

از ره راست بیفتاده است آنک

او ترا از پی خر داده راه

در مفهوم عرفانی و تصوفی از طرف غزلسرایان و شاعران عارف و متصوف، زمینه کاربرد بسیاری داشته است که کبر و غرور و شکستن آن را با پیشنهاد های رعایت فقر، تواضع، شکسته نفسی با کلاه آورده اند.

بر کلاه فقر ابراهیم ادهم نقش بود

قدر درویش کسی داند که شاهی کرده است

(؟)

مولوی بلخی:

مال و زر سر را بود همچو کلاه

کل بود آنکس کز کله سازد پناه

از سعدی است:

کلاه گوشه دهقان به آفتاب رسید

چو سایه بر سرش افگند چو تو سلطانی

در اشعار بیدل، بیشترین کاربرد کلاه را می‌توان دید. در اشعار او، غرور در ثَماد کلاه و شکستن غرور و بی‌درد سر زیستن با میان کلاه زیبایی جالبی می‌یابد:

هوس کلاه شاهی ز سرت برآر بیدل

به چه ارزد استخوانی که بر او هُما نشسته

چرا کسی چو حباب از ادب نگاه ندارد

سری که غیر هوا پشم در کلاه ندارد

دماغ نشئهٔ فقر آرزوی جاه ندارد

سر برهنهٔ ما دوری از کلاه ندارد

و یا

بسکه میجوشد ازین دریای حسرت حب جاه

قطره هم سعی حبابی دارد از شوق کلاه

میرود خلقی بکام اژدر از افسون جاه

شمع را سر تا قدم در میکشد آخر کلاه

چو حباب عالمی را هوس کلاه‌دار بست
 به دماغ پوچ مغزان چقدر هوا نشسته
 صرف‌نظر کردن از کلاه و ساختن با سر سر برهنه را در
 شعری از خلیل الله خلیلی می بینیم:
 شوریده برهنه سر
 بود در پروان ما شوریده بی
 دامن از کار جهان برچیده بی
 در زمستان در بهاران در خزان
 سر برهنه میشدی هر سو دوان
 بارها گفתי به زاری کای خدا
 ای تو هر بیچاره را مشکل گشا
 بی پناهان را تو می باشی پناه
 بی کلاهان را تو می بخشی کلاه
 از تو یابد تا توانی اقتدار
 تا نهد بر فرق تو تاج افتخار
 عهد کردم تا تو نفرستی کلاه
 من سر خود را نپوشم هیچگاه
 صبحگاهی بود در راهی روان
 بر سرش افتاد چیزی ناگهان
 نوجوانی دید تربوزی بدست
 پوست آن بر فرق وی افکنده ست

پوست را بگرفت و گفت ای الله
نیست آیا بهتر از اینت کلاه
این کلاهت را به اسرافیل بخش
یا به میر مرگ، عزرائیل بخش

اما خارج از چارچوب مفهومی سربرهنه که در چند نمونه از
اشعار بالا دیدیم، شکوه و شکایت و نالیدن از سر برهنه های
فرنگی را نیز داریم. از ملک الشعرا بهار است که:

آنروز باخت این وطن پایرهنه سر
کاینجا نهاد اجنبی سربرهنه پای

کج کلاه یا کلاه کج نهادگان را نیز داریم که در پشت آن راه
و روش، ادعا و غروری نهفته است. اما به سخن حافظ:

نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست

کلاهداری و آیین سروری داند

دستار و کلاه را کج بر سر نهادن، پیشینه های دارد که یکی
از نمونه ها را در بیت طنز آمیز حافظ می بینیم:

صوفی سرخوش ازین دست که کج کرده کلاه

بدو جام دگر آشفته شود دستارش

نهر و مینویسد که نوابهای هندی تا همین امروز (زمان
نگارش مقالات کتاب نگاهی بتاریخ جهان) کلاه خود را کج
میگذارند.

اما در افغانستان اگر از کج نهادن کلاه جوانان بگذریم، یک
نمونه دیگری را داریم که میشود آنرا با حمل بار خودخواهی،

غرور و تکبر دمساز دانست؛ آقای سردار عبدالولی مشهور به جنرال عبدالولی جان داماد و پسر کاکای محمد ظاهر خان، کلاه نظامی اش را به گونه غیر معمول و متمایز از آنچه پیشتر در بین نظامیان ارتش افغانستان مروج بود، به سر می‌گذاشت که قسمت پیشروی کلاه پیشانی او را تا ابروهایش پنهان میکرد. اندک اندک، صاحب منصبان جوان، آن شیوه کلاه‌گذاری او را تقلید کردند. آنگونه کلاه بر سر نهادن را، مطابق با سلوک مغرورانه و متکبرانه نیز یافته اند.

گویی مرحوم قاری عبدالله چهره این چنین اشخاص را با عواقب کارشان در غزلی دیده بود:

جلوه کج کلاه خواهد کرد

روز مه را سپاه خواهد کرد

حسننت افزون ز شاه خواهد کرد

بدتر از مهر و ماه خواهد کرد (۱۲)

و نیز در باره همین سردار عبدالولی جان گفته اند که وقتی به او خبر بردند که کودتا میشود، باری، کلاه خود را نشان داد و گفت تا این کلاه باشد، کسی چنین جرئت را ندارد!

از سوی دیگر، کلاه مهر و خورشید و خورشید کلاه به عنوان القاب، امتیازاتی نیز بوده است که برخی را بدان مفتخر سازند، چنانکه احمد شاه ابدالی در حق فرزندش شهزاده تیمور در کنار بقیه القاب نام ها او را به اسم شهزاده خورشید کلاه نیز یاد کرده است.

آنچه که در اشعار حماسی فردوسی نیز بارها بکار رفته است:

شبی در برت گر بر آسودمی

سر از فخر بر آسمان سودمی

قلم در کف تیز بشکستمی

کلاه از سر مهر بر بودمی

به بیچاره گان رحمت آوردمی

بدرمانده گان بر بخشودمی

بهر حال، سخن را به پایان ببریم که اگر کلاهی باشد به همه زیب و زینت و جوهری که در او بدوزند و ببندند، اما اگر سری نباشد که آنرا نگهدارد. کلاه را نیز کلاه دار دیگر برد و بر سر این بی کلاه، کلاه دیگری بگذارد. همان کاری که بریتانیه یی ها در هند و در افغانستان کردند، کوه نور را که زیب کلاه شاهان و امیران بود، بردند و فریب خوردگان را پشت کلاه شان روان کردند.

و این پشت کلاه اش را که همه شنیده ایم، حکایتی هم از آنست که عسکری از منصوبین قوای کار وزارت فواید عامهٔ افغانستان، در بالا یا بام موتر نشسته بود، زیرا آنها پول تادیه کرایه را نداشتند و با ده مشت و لگد و توهین و تحقیر می توانستند فاصله یی را در بام موتر بنشینند و طی کنند. روزی کلاه یکی از آن مظلوم محجوب را باد برد. او هر قدر فریاد و صدا کرد، کسی صدایش را نشنید و خوب میدانست که بدون کلاه در برابر صاحب منصب ایستاده شدن نیز جزای سنگین بدون چون و چرا دارد. عاقبت از عقب موتر خود را پایین انداخت و با شدت به روی زمین خورد و لحظات بعد جان داد. دیگران می خندیدند که عسکر پشت کلاش رفت.

تأملی بر موضوع کلاه

در دوره سلطنت امان الله خان

به موضوع کلاه، در دوره حاکمیت امان الله خان از چند منظر می توان دید. تغییر و به زعم شاه اصلاح لباس و از جمله لُنْگی (لنگوته، دستار) و پیشنهاد پوشیدن کلاه شاپو بجای آن و دیدار با بازتاب هایی که تا حدودی متفاوت بوده و انگیزه های مختلف را حین ارزیابی موضوع کلاه نشان میدهد، می تواند به اهمیت ارزیابی آن به عنوان یک مسأله ره ببرد.

از منظر تشخیص انگیزه های شاه، ملاحظه میشود که به پندار او، جامعه ضمن داشتن نیاز به اصلاحات در زمینه های مختلف حیات خویش، شاهد تغییر و تحول و اصلاحی در امور لباس مردم نیز باشد. بنابر آن طرح پوشیدن کلاه شاپو را در میان آورد. هنگامی که می خواهیم، دلایل شاه را بیشتر دریابیم، مدارک و اسناد طرف مراجعه ما، همه یکسان و یکزبان نبوده و توحیدی در ارایه ارزیابی و نتیجه گیری های خود ندارند. از بین رو ناگزیریم نخست از همه بازتاب طرح شاه را در زمینه اصلاح سرپوش در مواضع گوناگون ببینیم زیرا بیشترین استدلال و نشان دادن هدف از پوشیدن کلاه شاپو منسوب به شاه نیز در همین نبشته هایی آمده است که در باره طرح های اصلاحی او در زمینه های لباس و کلاه مطرح شده بود.

از میان تصویر های ارایه شده که انگیزه ها و مواضع نویسندگان را نیز معرفی میکند، برداشت هایی را انتخاب کردیم که حاکی از انگیزه های پژوهشی، توجیهی، دشمنی با اصلاحات و برخوردهای انتقادی همراه با لزوم دیدهای پذیرش اصلاحات در آن مقطع است.

شاه نظر خود را در زمینه تبدیلی لباس پیشین به دریشی و کلاه شاپو، در سطح وسیعتری یعنی فراتر از کارمندان دولتی، وزرا و اعضای خاندان سلطنتی، پس از بازگشت از سفر چندماهه، نخست برای شرکت کنندگان محفل رسمی جشن و سپس برای اعضای لویه جرگه (مجلس بزرگ) ابلاغ کرده است. از نظر زمانی، دستور او درین مورد اختلافی وجود ندارد. اما در ارزیابی های بعدی، خواهیم دید که تأثیر سفر در انگیزهٔ او ارتباط مییابد.

اما از میان برداشت ها، تاریخ پردازی ها و مواضع اتخاذ شده ای که یاد کردیم، از آقای عزیز الدین وکیلی پولزایی می آغازیم. نامبرده که در عرصهٔ جمع آوری مواد، مدارک و اسناد زحمات بیشتری را متقبل شده است، تغییر و تحلیل ویژهٔ خودش را در گونهٔ توجیهی امر شاه برای پوشیدن دریشی و کلاه شاپو چنین می آورد:

"درسال ۱۳۰۷ ش. جشن استقلال افغانستان از تاریخ پنجشنبه ۲۵ اسد تا ۳ سنبله در مدت هشت شبانه روز برگزار گردید.

در بین جشن یک تیاتر سرکس اروپایی و پهلوان ترکی شرکت داشتند. دو نفر اکترس و دو نفر اکتور اروپایی نمایش های دارند که بینندگان از بین طرز سپورت و ریاضت بدنی دچار حیرت شدند.

از انتظامات این جشن یکی آن بود که امان الله شاه گفته بود، هرگاه مردمان توانگر ملبس با کلاه و دریشی در جشن اشتراک کنند، بهتر است، تا در نظر مردم خارج حقیر و دور از تمدن جلوه نکنند..." (۱۳)

و در بارهٔ شرکت کنندگان مجلس بزرگ (لویه جرگه) گفت:

"در خاتمه مجالس کبیر ملی از طرف دولت و حکومت به وکلای ملت، لباس یادگاری بنام خلعت اعطا گردد. و لهذا درین

لویه جرگه مورد نظر ما آنست که برای هر یک وکیل کلاه و دریشی از تکه پیداوار وطن تهیه و قبل از برگزاری عید ملی اعطا گردد...

...و کلاه در مراسم جشن و هم ایام لویه جرگه با لباس رسمی ملبس بوده اشتراک نمایند و هم مأمورین در مراسم جشن و لویه جرگه باید بطور عموم دارای لباس منظم کلاه و دریشی عصری شامل شوند و در ساعات غیر رسمی پوشیدن لباس ملی هم مجاز است. علما و روحانیون به این شرایط مکلف نمیباشند."

اما جناب وکیلی پوپلزای به مأخذ این سخن شاه اشاره یی ندارد.

از آنچه اشاره شده است، طرح و پیشنهاد شده مشروط است به توانمندی مردمان توانگر برای پوشیدن دریشی با کلاه، شاه آن را بهتر می یابد. دلیلش نیز اینست که در "نظر مردم خارج حقیر و دور از تمدن جلوه نکنند".

اگر بپذیریم که شاه پای اجبار پوشیدن دریشی و کلاه در میان نیاورده بود، خواهیم گفت موضوعی با تصمیم داوطلبانه را مطرح کرده است. اما آنچه به عنوان انگیزه مطرح شده است، بسیار کودکانه به نظر می آید، زیرا انسان های بدون دریشی و بدون کلاه نیز توانسته اند با تمدن باشند و با تمدن هستند و چه کلاه دارانی شیک پوشی که ضد تمدن بوده اند. اگر شرکت کنندگان در یک محفل بدون دریشی اما پاک و نظیف حضور بیابند، نشانه های از سنت مثبت پاکیزه گی و مدنیت آمیز است. در حالی که خود را از نظر لباس همسان خارجی ها کردن، محتمل است که حامل بار گونه ای از عقده حقارت و کمتر بینی از تمدن باشد. از جانب دیگر بعید به نظر میرسد که در دوره شاهی امان الله خان، خارجی های دعوت شده در مراسم جشن استقلال، فاقد این درک و اطلاع بوده باشند که افغانستان پس از کسب استقلال گام های پرشتابی را به سوی

تغییرات برداشته و فاصله ای میان افغانستان و جهان متمدن وجود دارد. اگر یک خارجی، لباس سنتی و در اختیار مردم یک کشور را حقیر و خوار می‌شمرد، نبودنش در دعوت‌ها بهتر از بودنش!

تماس دیگر به موضوع از پروفسور لودویگ آدمک Ludwig W. Adamec است که به عنوان دانشمند افغانستان شناس و به ویژه در امور تاریخ روابط خارجی افغانستان و معرفی برخی از چهره‌های کشور ما، آثار ارزشمندی را انتشار داده است.

آدمک نوشته است:

"مردم کابل بازگشت امان الله پادشاه افغانستان را جشن گرفتند و از او و از هیأت معیتی‌شان بگرمی استقبال کردند... (بعد) لویه جرگه در پغمان دایر گردید.

در قدم اول لویه جرگه یک نوآوری برای نمایندگان ملت افغانستان بود. یک‌هزار و یک نماینده از سران قبایل، اشخاص برجستهٔ قرا و اعضای علمای دینی گردهم جمع آمده بودند. آنها مجبور ساخته شدند تا دستار و لباسهای عنعنوی و محلی خود را عوض کنند. آنها به پوشیدن کرتی و پتلون سیاه و پیراهن سفید و نکتایی سیاه و کلاه شیو نرم و سیاه و ادار ساخته شدند. این لباس به طور تحفه برای نمایندگان ملت تهیه گردیده و در همه اوقاتی که در پغمان بودند، آن را می پوشیدند..." (۱۵)

دیده میشود که آدمک از اجباری که در پوشیدن لباس به کار رفته است، مینویسد.

اجبار پوشیدن دریشی و کلاه به جای لباس عنعنوی و محلی در چند جای دیگری نیز آمده است: "در لویه جرگه ۱۳۰۷ ش. یک‌هزار و یک نفر نمایندگان از تمام مملکت از سران قوم و اشخاص برجستهٔ قرا و شهرها و علمای دینی گردهم جمع آمده بودند. در بین جرگهٔ بزرگ که در پغمان دایر گردیده بود، برای

وکلا و نمایندگان از طرف حکومت دریشی که عبارت از کرتی و پطلون سیاه، پیراهن سفید، نکتایی سیاه و کلاه شپوی سیاه بود، تهیه گردیده بود. امر شده بود که لباسهای فوق را در روزهای جرگه بپوشند و در روز های که در پغمان بودند نیز این دریشی را به تن میکردند. ارباب محمد یونس خان چاه آبی که در این جرگه اشتراک داشت، بارها بخنده در مورد دریشی به نویسنده (آقای محمد علم فیض زاد) حکایت ها کرده و از اینکه چگونه با دریشی خود را مقید احساس میکردند، نقل کرده است." (۱۶)

در حول و حوش موضوع کلاه در اواخر سلطنت امان الله خان، بحثی را که لیون پولادا Leon Poull ADA پیش کشیده است، برانگیزه های اقتصادی و منظور رشد صنعت ملی، جلوگیری از واردات اضافی، رونق صادرات و ذخیره اسعار مبتنی است، وی مینویسد:

"یک نگاه سطحی بر فهرست برنامه اصلاحی امان الله خان واضح میسازد که قسمت بزرگ آنها بیشتر از پیشنهاد های نبود، این پیشنهاد ها را امان الله خان پس از سفر اروپایی خویش مطرح نموده بود. یعنی مقدار بیشتر آن پیشنهادها تمرینی در طرح پلان های انکشافی بود. امان الله آرزو نداشت برنامه های او قهراً عملی و در گلوی افغانستان فرو برده شود... سو تفاهمی رُخ داده بود...

بهترین مثال سو تفاهم و غلط فهمی را در امر پوشیدن لباس غربی مشاهده کرده می توانیم. پوشیدن لباس غربی صرف در مواقع مشخص امر گردیده بود و مرام آن یکی از بین بردن تنوع لباس در محافل رسمی و دیگری رفع انگشت نما ساختن آن افغانهایی بود که آنها بر تفاوت مغرض نژادی و مذهبی مانند اهل هنود، سکه ها و یهودی های لباس مختلف در بر میکردند. این اقدام قدمی بود که در راه عمران ملی برداشته شده بود، شاید تطبیق آن نامناسب بود، زیرا تنها مورد انتقاد بلکه استهزا قرا گرفت.

... این تدابیر علل اقتصادی نیز داشت، مثلاً علت منع پوشیدن کلاه قره قل و بستن دستار این بود که پوست قره قل از اقلام مهم صادراتی و منبع بزرگ اسعار خارجی بود. دستار که از چندین متر تکه وارداتی ساخته میشد، در حجم واردات مملکت می افزود.

با وجود دلایل فوق و نیت نیک امان الله خان، امر تحول لباس را باید یک عمل افراطی خواند...

یکی از اهل خبره به من گفت که مادر و برخی از همکاران نزدیکش از اشتراک در مجالس رسمی به نسبت مقررات لباس خودداری مینمود. " (۱۷)

پولادا، در جایی علل اقتصادی را در انگیزه های امان الله خان می بیند و از موضع انتقادی عمل او را افراطی میخواند، در جای دیگری باز هم به نشان دادن انگیزه اقتصادی امان الله خان، برای افغانستان چنین می نویسد: "یکی از اقدامات مهم واردات مملکت منسوجات بود... درباریان در پوشیدن منسوجات خارجی امرار میکردند. امان الله خان آن ها را استهزا مینمود. همچنین استعمال البسه که طرف پسند عموم بود او را ناراحت میساخت. از نگاه وی یک دستار عادی عموماً هفت و نیم متر تکه وارداتی بکار داشت، وقتی این مقدار تکه را با شش ملیون نفوس مملکت ضرب میکرد، افغانستان باید ۵۰ ملیون متر تکه وارد میساخت. الغای استعمال دستار و توصیه پوشیدن کلاه علت اقتصادی داشت. اما مخالفین وی تابه (مُهر) به آن زدند، ابلاغ کردند که مردم از امر پوشیدن کلاه، باز داشتن مسلمانان از نماز است." (۱۸)

امیر حزب اسلامی افغانستان، گلبدین حکمتیار، به اقتضای تبیین من در آورد تاریخ رویداد های چند دهه اخیر افغانستان مانند بقیه مخالفین اصلاحات امان الله خان که در ضمن مدافع ملا عبدالرشید، ملا عبدالله و حبیب الله کلکانی

است، به محکومیت امان الله خان پرداخته و بحث لباس و کلاه را از آن موضع در کل مخالفت آمیز و دشمنانه بالا کشیده است. وی میگوید:

"امان الله از اروپا برگشت. از تمدن اروپایی متأثر و آن را همان طبیعت شهزاده گی خود که داشت، هماهنگ و سازگار یافت. ولی از این مسافت برای مردان افغانی شیو، پتلون و نکتایی با خود آورد و برای زنان افغان مینی ژوب عریانی تحفه داشت. او در اروپا شنیده بود که با بستن دروازه های کلیسا و خفه کردن صدای کشیش، آزادی از قید دین میتوان به ترقی و تمدن دست یافت و از عقب ماندگی ها نجات حاصل کرد. به مجردی که به وطن بر می گردد، چادر ملکه را در محفل از سرش برداشت و به سلمان، نانوایی، دکاندار، خیاط امر شد که پس از این باید شیو داشته باشند. باید نکتایی بزنند. باید عوض لباس ملی که شاه از آن احساس حقارت می کرد، آن را مظهر عقب ماندگی می شمرد و پتلون و کرتی داشت..." (۱۹)

ملاحظه میتوان کرد که حکمتیار به منظور ابراز مخالفت با اصلاحاتی که به تضعیف نقش ملا در بسا از امور جامعه در زمان امان الله خان منتج میشد و به منظور ابراز همدردی با شورشیان ضد امان الله خان، انگیزه سیاسی را در بررسی یک واقعیت (تغییر لباس) تا سرحد بهره برداری از ذهنیت عوام که زمینه های مساعد ترقی را تجاوز شوروی به افغانستان برای آن هموارتر گردانید، دخالت میدهد. و از آنجایی که ضرورت بهره برداری های معین برای او مطرح است، نه احساس مسئولیت و کاربرد وجدان عاری از غرض، بدان شیوه عمل میکند که تهیج بیشتر مردم را با جعل و تحریف حدود کار کرد امان الله خان مؤثر می یابد. از این روی است که در کنار موضوع کلاه لباس، "تحفه مینی ژوب و عریانی برای زنان افغان!" را که امان الله خان مطرح نکرده بود، نیز می افزاید.

در واقع با این عمل بر سر مردم عوام و بی‌خبر کلاه می‌گذارد و به پای‌های ملا عبدالله بوسه.

بر علاوه اروپا دروازه‌های کلیسا را نه بست؛ بلکه جدایی دین و دولت را اجرا کرد. و در اجرای مناسک دینی و مذهبی هیچ‌گونه حرکت ضد اسلامی نه تنها از طرف امان‌الله خان سر نزد بلکه در رعایت اصول دینی بسیار محتاط نیز بود.

بحث حکمتیاری و بقیه هم اندیشان وی در بارهٔ موضوع کلاه در زمان امانی از موضع در کل متفاوت با دیگران منشأ می‌گیرد.

در پهلوی مواضع، برداشت‌ها و آرایه‌تصویرهای همسان و متفاوت از موضوع کلاه آنچه شادروان میر غلام محمد غبار ابراز داشته است، از بسا جهات دارندهٔ ویژگی‌های مسئولانه و راستین است. غبار مدافع اصلاحات است. اما هرگز همهٔ افکار و اعمال شاه را بدون برخورد انتقادی پذیرا نشده است. غبار در همان دوره نیز می‌زیست و شاهد عینی جریانات و رویدادها بود و در بیان آن رویدادها صداقت را رعایت می‌کند که در پایان می‌بینیم:

"وقتی که شاه (از سفر چند ماهه) برگشت، آن مرد گذشته نبود. او بسیار خودرای و خود خواه و مغرور شده بود... دیگر دربار سادهٔ قدیم وجود نداشت. کالر و نکتایی و تجمل و فیشن جای بساط و البسه وطنی و یخن بسته را گرفت. عیاشی و خوشگذرانی به شدت شروع شد و ریفورم مقید حقیقی با تفرعات مضر و بچه‌گانه آمیخته گردید... شاه فرمان داد که تعطیل روز جمعه به روز پنجشنبه در تمام ادارات کشور عملی گردد... همچنین شاه امر نمود تا در جاده‌های مخصوص در پایتخت تابلوها گذاشتند و نوشتند: هیچ زنی با برقع نمیتواند از اینجا عبور کند... شاه امر نمود که تمام مردم در شهر کابل دریشی و کلاه بپوشند و هر چند مدتی پولیسی ایستاده بود که از متخلفین جریمه نقدی می‌گرفت. قطع نظر از مصارف دریشی

که از توان اکثریت مردم خارج بود، برای تطبیق این امر هیچ مغازه بزرگی که اقلأ برای صد هزار نفر درپیشی و کلاه داده بتواند، موجود نبود. لهذا اکثر دکانداران کلاه های افسران نظامی در سر می گذاشتند. مردم سکه که مذهباً موی های ناگرفته خود را در دستار های بزرگ می پیچیدند ناچار بودند که باکلاه های پشمی کشدار، سر و دستار خود را یکجا ببوشانند و این خود شهر را بیک تابلوی کاریکاتوری مبدل ساخته بود. خصوصاً که سلام دادن با دست منع شده و بایستی برسم فرنگ کلاه از سر برداشته شود..." (۲۰)

می بینیم که غبار در قضاوت خویش، بعنوان مؤرخ که خواهان اصلاحات بود میان ریفرم های مفید و حقیقی با تفرعات مضر و بچگانه خط فاصل می کشد و به سرزنش اصلاحات بی لزوم شاه اشاره میکند و در عین حال جامع تر به مسائل می بیند، از خودرایی و خود خواهی شاه می نالد و سقوط درباری را که با سادگی آغازیده و در غرقاب تجمل فرورفت، در کنار سایر تغییرات ناموجه و غیر ضروری به نکوهش می گیرد.

آری، کلاه و انتخاب گونه های مختلف آن هر گاه با اجبار همراه باشد، سخن از اجبار گسترده تر و ایجاد و تشدید نارضایتی مردم دارد. مگر آیا پس از ملاحظه نتایج آن عصر و اینک پایان دوره طالبی، خردمندان آن نیست که انتخاب کلاه و دستار و اشکال آن را به خود انسانها واگذارند. رعایت توحید و انسجام را در همان حدود رسمیات و نهاد های نظامی و امنیتی بسپارند، فکر میشود که اگر احترام را درین باره رعایت کنند، از ژرفای خویش میتواند احترامی گسترده تر را برویاند. کاش جامعه ما و محافل و نهاد های دست اندر کار امور جمهور با چنان فرهنگی مسلح شوند که در زمینه چنان موارد، ذوق ها و سلیقه های خود را نه بدیگران تحمیل کنند، بلکه با احترام بدیگران، ایجاد احترامی بخود کنند. و با این فرهنگ و عملکرد از آنانی نیز فاصله گیرند که کلاه دوزان و کلاه گذاران سیاسی اند و اگر کلاهی از روی قالب غلط تهیه شده بود، تا اینکه در پی

اصلاح آن باشند، بر خلاف سر را می برند و کلاه را نگاهداری میکنند.

و ما در جامعهٔ خویش از چنین کلاهداران و کلاهگذاران و کلاه برداران کم نداریم.

رویکردها و توضیحات:

۱- در افغانستان کلاه یا پوشش سر را که به گونه مخصوص تهیه میکنند، در طی این نبشته با دستار (هرچه که مردان از پارچهٔ نخی یا شال و امثال بصورتی مخصوص بدور سر بپیچند...) لنگی و لنگوته به معنی عمومی سرپوش در نظر گرفته ایم.

با آنکه گفته شده است که "لنگوته، لنگی کوچکی بوده که فقیران و درویشان به کمر بندند" (یادداشتهایی در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ، دکتر غلام حسین یوسفی که به نقل از فرهنگ برهان قاطع آورده است)، اما در افغانستان لنگی و لنگوته را به همان پارچهٔ کم عرض و طویلی اطلاق میکنند که در سر می بندند.

۲- ارنولد توین بی، مؤرخ و تاریخ، ص. ۸۱، ترجمه حسن کامشاد، تهران، ایران، ۱۳۷۰ خورشیدی

۳- یادداشت های شخصی نگارنده در جمع آوری معلومات برای قسمت دوم قتل ها و اعدام های سیاسی در افغانستان معاصر

۴- دکتر زهرای خانلری (کیا) حسنگ وزیر، از تاریخ بیهقی، چاپ چهارم ۱۳۴۷ خورشیدی، تهران، ایران

۵- یادداشت های شخصی نگارنده

- ۶- اشعار سید محمد اسمعیل بلخی، اصل مأخذ هنگام ترتیب منابع در اختیار نگارنده نیست.
- ۷- تعلیقات نامه احمد شاه بابا بنام سلطان مصطفی ثالث، ص. ۸۱، به کوشش غلام جیلانی جلالی، انجمن تاریخ ۱۳۴۱ خورشیدی، مطبعه دولتی کابل، برای معلومات بیشتر مراجعه شود به آثار متعددی که در باره تاریخ تشیع نبشته اند. معلومات باز هم فشرده و قابل دسترس بیشتر، سبک شناسی محمد تقی بهار، ص. ۲۵۱.
- ۸- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص. ۲۴۰، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۶۹ خورشیدی
- ۹- خلیل الله خلیلی، در سایه های خیبر، ص. ۹۴ - ۹۵، به کوشش مسعود خلیلی
- ۱۰- مهدی اخوان ثالث (م. امید)، بدایع و بدعت ها و عطا و لقای نیما یوشیج، ص. ۲۹ به نقل از دیوان ملک الشعرا بهار، جلد دوم، ص. ۴۵۵ آورده است.
- ۱۱- جواهر لعل نهرو، نگاهی بتاریخ جهان
- ۱۲- ملک الشعرا قاری عبدالله، دیوان ص. ۹۰، به تصحیح جناب صوفی عبدالحق بیتاب، کابل، افغانستان
- ۱۳- عزیز الدین وکیلی پوپلزایی، سفر های غازی امان الله شاه، ص. ۳۶۹، در دوازده کشور آسیا و اروپا (۱۳۰۶-۱۳۰۷)، مطبعه دولتی، سال ۱۳۶۴ خورشیدی
- ۱۴- کتاب یاده شده، وکیلی، ص ۳۶۸
- ۱۵- لودیک ادمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست، ترجمه پوهاند محمد فاضل صاحب زاده، صفحه ۱۸۹، کانون ترجمه آثار جهاد افغان، به اهتمام عبدالحی ورشان نورستانی

۱۶- محمد علم فیض زاد، جرگه های بزرگ ملی افغانستان (لویه جرگه) و جرگه های نام نهاد تحت تسلط کمونیست ها و روسها، ص. ۱۲۳. در لاهور- پاکستان ۱۳۶۸ خورشیدی، به اهتمام ببرک لودی.

۱۷- ل. پولادا، اصلاحات و انقلاب ۱۹۲۹، ص. ۹۰-۹۱، ترجمهٔ داکتر باقی یوسفزی، چاپ ۱۹۸۹ ع. پشاور، پاکستان

۱۸- کتاب بالا، ص. ۱۴۵-۱۴۷.

۱۹- حکمتیار، گلبدین، فراز های از تاریخ شش دههٔ اخیر، ص. ۱-۲، از انتشارات حزب اسلامی افغانستان، پشاور، پاکستان

۲۰- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص. ۸۱۲، مطبوعهٔ دولتی کابل

مرحوم محی الدین انیس در کتاب بحران و نجات ص. ۱۱ و مرحوم خلیل الله خلیلی در عیاری از خراسان در زمینهٔ نقد اجبار کلاه نیز سخنان مشابه ابراز کرده اند. خلیلی اندکی بیشتر می نویسد که: "... بیچاره خرکار که از چاردهی به سر خر کابل می آمد، با پیزار های میخدار و ایزار (شلوار) کلاه فرنگی می پوشید. اکثر این شاپو ها باز مانده های عساکر انگلیس بودند که مردم آنها را به غنمیت گرفته و در پشت کندو های غله به یادگار نگه داشته بودند. دکاندارها، حاملها و عمهٔ حمامها، همه مجبور به اجرای این قانون مضحک بودند. حتی حکم صادر گردید که هرکه شاپو نپوشد، پانزده پول جریمه شود."

عیاری از خراسان، زیر عنوان سیاست خارجی

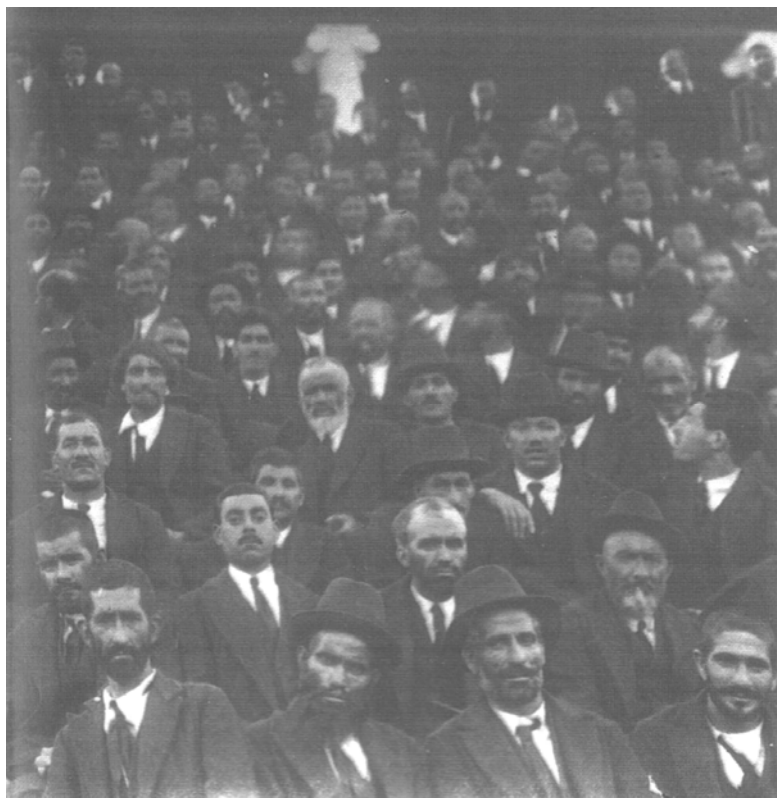
سعی در جهت تغییر کلاه در ایران نیز پیشینه یی را داراست. بر علاوهٔ کلاه های که صفوی ها برای بر سر نهادن

دستور آن را دادند، ناصر الدین شاه قاجار دستور داد که به جای کلاه های بسیار بلند از پوستهای بخارا و سمرقند را که به قیمت گران می خریدند و طبقات عالی و متوسط می پوشیدند، کلاه کوتاه بر سر بگذارند و نیز در زمان او کلاه ماهوت مشکی که با ظرافت دوخته میشد و نسبتاً کم قیمت بود، در همه جا رواج یافت. در زمان رضا شاه نخست کلاه لبه دار و سپس شاپو (کلاه اروپایی) متداول شد. ۱۹۳۵ ع.

(دکتر غلام حسین یوسفی - یادداشتها در زمینه فرهنگ و تاریخ)

خوانندگان علاقمند برای مطالعه بیشتر موضوع و درک مفاهیم متنوع در ضرب المثل ها می توانند به لغات عامیانه فارسی افغانستان از عبدالله افغانی نویسنده ضرب المثل های که شهید دکتور جعفر طاهری (یکی از هزار کمی از بسیار) همچنان به ضرب المثل ها کلمات قصار و گفتار ها، گرد آورنده میر عبدالقدوس میر پور. فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول د زبان فارسی گرد آورنده دکتور مهندس صادق عنیفی مراجعه نمایند.

با مطالعه ضرب المثل هایی که با نام کلاه گفته شده است، با دنیای از ظرافت ها و عبرت ها مواجه می شویم.



عده از وکلای شرکت کننده در لویه جرگه سال ۱۳۲۸ خورشیدی

آنچه تا کنون از انتشارات "شاهنامه" پیشکش شده است:

- سیاه و سپید، داستان واقعی، از قلم ا. آزر، پاییز ۱۳۸۲ خورشیدی
- نوروز، انگیزه و رسالت فرهنگی، نوشته بشیر عزیزی، دسمبر ۲۰۰۳ م.
- روی تقویم تمام سال، دفتر شعر، لیلا صراحت روشنی، بهار ۱۳۸۳ خ.
- در مجمر آواره گی، دفتر شعر، کریمه ولی نادری، بهار ۱۳۸۳ خ.
- شب رفت و سحر نشد... مجموعه هجده مقاله، نصیر مهرین تابستان ۱۳۸۳ خ.
- با یاس از یابوه، دفتر شعر، ا. آزر، تابستان ۱۳۸۳ خورشیدی.
- اندیشه، به مناسبت سومین سالروز شهادت احمدشاه مسعود
- به کوشش انجنیر نور سلطانزاده، نقاشی از ابوبکر ایوبی، سپتمبر ۲۰۰۴ م
- غالب، بررسی زندگی و آثار فارسی، بشیر سخاورد، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- صبور مقدس، دفتر شعر، عبدالرزاق رحی، زمستان ۱۳۸۳ خ.
- طاعون، گزارش ادبی، ا. آزر، بهار ۱۳۸۴ خورشیدی
- آخرین و خشور، دفتر شعر، سالار عزیزپور، بهار ۱۳۸۴
- در اینجا هر چی زندان است... دفتر شعر، فاروق فارانی، بهار ۱۳۸۴ خ.
- H&?، دفتر شعر به زبان هالندی، سیروس کفایی (شاعر ایرانی)، اکتوبر ۲۰۰۵
- پژوهشی درگستره زبان و نقدی بر عوامل نابه سامانی آن در افغانستان، سالار عزیزپور تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی.

